

این سوّم در فضایل بیست و نهمگان شیخ العالم فریدالدین و اقربا و سلطان المشایخ و مساوات کرامت علیهم السلام

۱۵۴

علیهم السلام در عازده مندره دفن شده چون روز سیّوم بود خلق حاضر گشت سلطان
 المشایخ از اجودین آمد در آن روز در روضه شیخ نجیب الدین متوکل روزی که
 سیّوم روز بی بی فاطمه دریافت خواجّه محمد خواجّه موسی که در عالم صغیر بودند ایشان
 را در نظر مبارک خویش پرورش داد و خواجّه احمد شادری را که مرید شیخ شیخ
 العالم بود اتفاق او تا سگی ایشان فرموده است علیه السلام چندی نگذشت در بیان فضائل
 و کرامات آن بزرگان شیخ العالم فریدالدین قدس الله سره العزیز منهم
 آن فضل مشایخ طریقت آن اکرم دنیا و حقیقت که در علو درجیات رفعت مقام
 و شدت تجاهدات و ذوق مشاهدات در عصر خویش مثل نباشد و در بدل ایشان
 بر نظیر بود و در مبارکعت طهارت ظاهری و باطن در میان مشایخ وقت بی مثل
 بود یعنی شیخ علاء الدین ابن شیخ بدر الدین سلیمان و این بزرگ
 شانزده ساله بود که بر سر سجاده شیخ شیخ العالم سجده پذیرفت و پنجاه و
 چهار سال حق آن سجاده کما هو حق بگذارد چنانکه حقیقت کرامت او هم در
 حیات عزیز او میان عالم منتشر شد و اسم مبارک او میان آسامی اولیا مذکور بود
 گشت چنانکه در دیار اجودین و دیپالپور و جمالی که سمت کشمیر است قلع
 آن دیار از غایت محبت اعتقاد متفانها ساخته اند و قبر پاک کرده و بنا هم روضه
 شیر که او شستن و تبرک می گیرند و در آن موضع صدقات و ختمات می کنند کتاب
 حروف از والد خود سید مبارک محمد کرانی رحمه الله علیه کاع دارد که میفرماید
 شیخ علاء الدین قدس الله سره العزیز هم شیرین بود و میان من شیخ
 علاء الدین حق رضاع ثابت گشته و شیر مادر من خورده و پیشین نام پدر الدین
 اسحق کلام السید کجا خوانده چنانکه کیفیت مشرح و ذکره لانا بدر الدین اسحق
 شیر یافته است و قدرت والد می فرمود روزی در عالم صغیر من و شیخ
 کجا که استایه میبرد شیخ شیخ العالم حاضر بودیم شیخ شیخ العالم
 شیخ ختمت شیخ بود و ما هر دو پیشی کسی گرفته است او بودیم درین

ماہنامہ فضائل تبرکات شیوخ العالم فرید الدین اتر بے سلطان المشائخ دست اوت کرامت قدس سرہ

محل شیوخ العالم قبول حضرت بزرگداشت ازراہ شفقت فرزند پوری
قبول از دہن مبارک خود بایست مبارک در کام شیخ علاؤ الدین نہادہ و بیقیہ آن
قبول در کام سن نہادہ بعدہ از کہت بچہت توفی فرود آمد و بر کرسی نشست عیسی
نام در پیشہ بود کہ در خلوت خدمت کرد و حرمت را کہ نوبت او بود سے بخدمت
شیخ اشيوخ العالم فرستادے و نوبت این شغل نگاہ داشتے تا عدل درین کار
مرعی ماد العرض میں خواجہ عیسی شیخ شیوخ العالم را وضو ساز نیو سجادہ راست کردہ
بودند تا بعد از وضو شیخ شیوخ العالم بر سجادہ نشستند ہم در اثنا سے این شیخ شیوخ
العالم بوضو مشغول بود شیخ علاؤ الدین بازمی کناں رفت بر سجادہ نشست خراج
عیسی بجانب شیخ علاؤ الدین دید و انگشت ہندان گرفت درین حال شیخ شیوخ
العالم جانب خواجہ عیسی دید بعدہ نظر بجان شیخ علاؤ الدین کرد کہ بر سجادہ نشسته
است کشیخ شیوخ العالم تبسم کرد و گفت عیسی متبسم نہ بھی زبان آن دیار یعنی
بگذر آئیند از برکت نفس مبارک شیخ شیوخ العالم قرین قرین شیخ علاؤ الدین
بر سجادہ شیخ شیوخ العالم نشست چنانکہ ہیچ وجہی سے مبارک تبرک مسجد جموعا سے
دیگر رفت اگر بادشاہان وقت سے آمدند از مقام خود تہج وجہ بعبید سے و فلق ہر
بچویشک شتر دانستے و اگر کسی بچہت ارادت آمد سے حوالہ بروضہ شیخ شیوخ العالم
کردے و فرود سے کہ این را در پائیاں بابا بیریہ و کلاہ بید و صوم تمام خاصہ اس
بزرگ بود بچکس کس بزرگ را در روز طعام خوردن تہذیب لب گور جزو عیدین و ایام
تشریح و ہیج وجہ بچرا سے پیرو زناطار نکر و و اطوار خدمت اینشاں بوقت یکپا شیب
بود سے چند نان باروغن سے پختند چنانکہ از سیر سے ہشت آٹان از اس دوران ہوا
حیل باقر سے شیر ہوا نہ یک سیر بکار بر سے و بوقت افطار جزا میں طعام حلوا سے
بسیار پاناہا پیش سے بروند از اس ہیج تناول نکر سے بھتک سے حلوا ہواں وقت
کہ خلق خفتے سے بود بکرسانیکہ خاطر مبارک او امتضا کرد سے بفرستاد سے خارج
کندوری درویشاں کہ دو وقت در جماعت خانہ سے کشیدند و خاص و عام از اس

بایسویں روز فضا میں بیٹے نے گراں شیخ شیوخ العالم فرید الدین گزلبے سلطان المشائخ و سادات کرام قدس سرہ

۱۹۵

نصیب سے و اگر از محل خلوت و روضہ شیخ شیوخ العالم آگے سے اندر ویشاں
و محتاجاں بچیت بذل ایثار شیخ صفت زدہ ایستادہ سے بودند از سر صفت کہ ایثار
آغاز کرے ہر یکے را پہلنے سیم فرمودے و مے گذشتے و اگر کسیکے بد و چیزے رسیدہ بودے
از مقام خود جدا شمشے و محل دیکریم در میاں صفت بایستادہ سے و از اں حال شیخ
شیخ را خبر مے کردند کہ ایں مرد را یکبار رسیدہ است اورا دو چنداں دنا بندے
کہ پیش از اں رسیدہ بودے اگر چه کرات ایں حرکت کرے ہر و مگر رفتے و زجر ہی لغو
مقصود شیخ ایں بود تا کہے *منا عا الخیر لئلا یثوب و کسانیکہ بخدمت خاص شیخ مشغول*
مے بودند و طالیفہ کہ آب وضو مے رسانیدند و قوت کہ جاہا سے مبارک شیخ میدو
و مے شستند شیخ آفریدہ را مجال نبو سے کہ آسپہ شیخ پیش پریشاں رساند و اگر پریشاں
دستے دیا آسپہ سے رسانیدے اورا از خانقاہ بیرون میکردند و در طہارت نظر
ہرین حد کو شہیدے مقولست در انجہ شیخ رکن الدین بہ شیخ الاسلام بہاؤ الدین
زکریا رحمۃ اللہ علیہ ز شہر ہولی در ملتان میرفت بزیارت شیخ شیوخ العالم
قرید الحق و الدین قدس اللہ سرہ الغزیر رفت حوں از روضہ قبر کہ بیرون آمد
باشیخ علاؤ الدین قدس اللہ سرہ الغزیر ملاقات کرد شیخ رکن الدین بچیت
مصافحہ و معانقہ بیشتر شد شیخ علاؤ الدین را در کنار گرفت و گفت کہ خاصے
تعاے شمارا استقامتے بخشیدہ است ہر آئینہ سے نیتواند کہ از جا بچنبدانہ فاما را سبب
چہ نظر قرابت کہ تعلق بدنیہا دارند کشاں مے برندا این سخن فرمود و یکے پیرا ودا
کردن چوں شیخ علاؤ الدین رحمۃ اللہ علیہ در مقام خود آمدنی الحال آں جا مہ
بکشیہ و غسلے تازہ کرد و جاہا سے دیگر پوشید و بر سجا و پوششست ایں معنی
بخدمت شیخ رکن الدین رسانیدند و گفتے کہ ایں چہ بزرگی و کبرست کہ سبب
معانقہ ہجو شہا پاک پاک زاوہ انجین کہ شیخ رکن الدین رحمۃ اللہ علیہ فرمود کہ
شما قدری لانا علاؤ الدین چہ دانید اورا سے رسد کہ انجین کند زیرا چہ از ما
ہو سے دنیا سے آید و او از اں مبرا شدہ زندگانی مے کند ہمیں بر سر حرف و اگر

بہاؤ الدین

باب سوم در فضایل بعضی بزرگان شیخ شمس الدین و زید الدین و اقرابای سلطان المشایخ و سارای کرامت در شرح
 نکته از سبب ظلم ظالمان و متعبدیان در جماعت خانه روضه تفسیر که شیخ شیوخ العالم
 در آنجا نبوده که کسی آن مظلوم را بزور و تعدی از مردم روضه تفسیر که
 بیرون آورد اگر چه پادشاه وقت بود که از همت این پادشاه و بیرون دنیا بر سینه
 و چو شیخ علاء الدین بر حمت حق پیوست هم در جور روضه شیخ شیوخ العالم
 قدس اندر سوره التیزید فن این بزرگ شد و بر روضه تفسیر که او گنبد عالی سلطان
 محمد تغلق که میر و معتقد خدمت شیخ علاء الدین بود عمارت کنانیده است
 از خدمت شیخ علاء الدین رحمة الله علیه و پسر ماند صاحب عظمت کرامت
 یکی شیخ زاده معظم و جلیل و مکرم در علم کرامت جهانت استیغنی بود هر که در سبیل
 مبارک او بدید که تحقیق دانسته که از دو زمان کرامت و بزرگیست احدی شیخ
 معز الحق الدین که در علم تکلم پیش مولانا و جیه الدین پائی کرده بود و درین
 دو بیانت سطحی کامل داشت و بجای پدید در در مقام شیخ شیوخ العالم پدید آمدن
 والدین بن شمس در نیکو ایشان بر بندگات خدا یکشاد و بعد چنانکه سلطان
 محمد تغلق در شهر و ملی طلب فرمود و تقسیم و مکرم او بود و چون نگار داشت و فرمود و تا نظر
 مبارک او امور مملکت را بر داشت رسانند که التیایه و اللالیق تو کانت ایچده که
 آن پادشاه این تحقیق کرد که دیار کجاست حواله بندگان او کرد شیخ معز الدین
 رحمة الله علیه در کجاست رفت تا آخر کار تقدیر اسرار دوست ظالمان و
 باخیان بدرجه شهادت رسید امر و زان دیار ازیر کت روضه تفسیر که او منور است
 و خاک پایان او دوا سے درد حاجتمندان آن دیار سست و درم شیخ سادۀ
 علی الاطلاق و آن مقبول زبل عالم با اتفاق که در جمیع اوصاف سنیة مشی
 احدی شیخ عالم الحق والدین که ظاهراً و باطناً آراسته بود و در سماع ذوق تمام
 داشت و گریه جگر سوز و حافظ کلام ربانی بود و ساطع محکام در رعایت احترام
 و اکرام او کوشیده شیخ الاسلام مملکت هندوستان گردانید و کلبه پایه بندگان
 او داد و جمیع مشایخ روزگار منقاد و محکوم او گشتند و درین دنیا بغایت مجمل کرد

سله
 دین و بند
 بر دو از یک
 شکم نه

باسم و در فضائل بیست و یکمین شیخ شیوخ العالم فرید الدین و اقربان سلطان المشائخ و سادات کرام قدس سرهم

۱۹۷

بود چو این شیخ شیوخ الاسلام بر حمت حق پرست در اول گنبد روضه شیخ
 عبا و الدین متصل پدر مدفن یافت و این دو بزرگ دو پسر گذاشتند هر کدام یکبار
 پسر شیخ معز الدین رحمه الله علیه شیخ زاده معظم الفاضل الدین تمثیل که در
 بجای پدر و جازان نوش در تمام شیوخ العالم فرید الحق و الدین بر جازان
 کرامت نشسته است و بصورت سیرت کباب و اجداد و رعایت آن سجاده معظم
 طریق سلف خور می کند در رعایت مشغولی و نهایت ترک و تجرید کوشیده و مقبول
 و لها گشته و در بذل و ایثار کشته و معتقدان آن خاندان کرامت امید دارند
 تا حق تعالی آن شیخ زاده عالم را بر سجاده کرامت مستقیم دارد و شیخ شیوخ الاسلام
 علم الحق و الدین رحمه الله علیه شیخ زاده خوب صورت و بلند سیرت که
 مشغول علوم دینی است اعمی شیخ زاده راستین منظر الحق و الدین که بعد از پدر
 شغل شیخ الاسلامی سلطان مشغول اندازد بر آن با عزت و کرامت تمام بدو مقبول
 گردانید و در تعظیم و تکریم این شیخ زاده با قصه انبیا کوشید و تا این رعایت می نماید
 معظم و مکرم است و اوقات او مملو حق تعالی ذات ملک صفات او را در کام
 دین و دنیا ایم وارد مشهم آن شیخ زاده با بذل و ایثار که در مروت و مروی در حق
 مشارالیه بود اعمی شیخ زاده عالم خواججه عزیز الماتیه و الدین ابن خواججه
 نفس گیر داشت صاحب فتوح بود و فعل با گونه زده دینار و یوگی و تنگ همه
 معتقدان و بندگ او بودند کاتب حروف این بزرگ زاده را در یوگی دریافت
 بود پستی زیبا و فرس وافر داشت و برادر حقیقی او خواججه قاضی بجایت خوب
 اخلاق و ساده باطن بود و این هر دو برادر که شیخ زادگان عالم بودند در نظر
 مبارک سلطان المشائخ بسیار بودند و از آن حضرت پرورش یافته شیخ زاده
 عزیز الدین هم در یوگی شهادت یافت مدفن او آنجا شد و خواججه قاضی هم
 در حجره سلطان المشائخ در سبزه تریه یاران مدفن یافت رحمه الله علیهما
 مشهم آن کمال طریقت آن جمال حقیقت اعمی شیخ زاده کمال الحق و الدین

معبر

۱۹۸

باسم و فضائل بعضی بزرگان شیخ تیسویچ اعلم فریدالدین و اقرابا سے سلطان المشائخ و مساوت اکرام قدس

ابن شیخ زاده پائیزید ابن شیخ زاده نصر الدین ابن شیخ زاده عاری بود در بابل
 سے نظیر و ناتہا پختے و بخلق و اوست و اطعمہ ہائے لذیذ احترام نمودے و اگر عزیمت سفر
 کردوں ہائے پرتیاں برابر بودے و در آنچہ این بزرگ در عہد دولت سلطان محمد تغلق
 و شہر پہلی از وہاں کہ مقام سکونت او بود آمد کاتب حروف بخدمت این بزرگ
 بسبب غایت حقوق خاندان معظم ایشان کہ با آبا و اجداد کاتب حروف و افتخار
 رفتہ بود و شیخ دروں حجرہ بالاسے کہت نشستہ چون کاتب حروف را دید از دروہ
 حجرہ دیگے بردست مبارک کردہ بیرون آمد و چکنے گلین بخدمت آوردند و بند
 مبارک ہر پیرہ از آن دیگ بیرون آورد و بجای سے روغن ستور روغن کنجدان
 و قدر سے حلوانہ بزرگ ہر پیرہ افرو و فرمود بر غیبت بخور کہ من نان ہائے سوتہ
 پختہ جندہ پدیں بزرگوں تو بسیار خوردہ ام کاتب حروف آن ہر پیرہ تناول مبارک
 ولذت فرادال سے یافت و این شیخ زاده صاحب کرامت در اوائل در مطبخ
 حضرت سلطانات المشائخ قریب السیرہ العزیز دیگ شوی کردے اینہمہ
 نعمت کرامت از آن بود و در نتیجہ شیخ زادہ کمال الدین و شیخ زادہ عزیز الدین
 یعقوب خاں متذکر ہر روز جاسے سفر کننہ بوقت و داع سلطانات المشائخ یک
 جلسے ہست شیخ کمال الدین یک جلسے ہست شیخ زادہ عزیز الدین دا
 و شیخ زادہ کمال الدین را فرماں شد کہ تو در مالوہ باش و شیخ زادہ عزیز الدین
 را فرماں شد کہ تو در ولایت دیوگیر باش چون از خدمت سلطانات المشائخ
 بیرون آمدند شیخ زادہ عزیز الدین گفت ازیں یکاں جلالی چہ غرض حاصل
 خواہد شد شیخ زادہ کمال الدین گفت خاطر جمع دار سلطانات المشائخ
 ما را جلسے دادہ ہست یعنی بزرگی و آخر الامر ہر دو بزرگ زادہ صاحب خوش متبع
 و باکرامات بسیار تا آخر عمر یافتند و روضہ مقبرہ کہ این بزرگ زادہ کمال الدین
 دواسے ہمدردوہا ست حاجت روا سے خلق گشتہ رحمتہ اللہ علیہ منہم
 اکن بصورت سیرت سلطنت خلفہ یعنی خواجہ عزیز الملک و الدین ابن شیخ احمد ابراہیم

مصحف

بسیار هم در فضائل حضرت زین العابدین و شیخ شیبون خ العالی فرید الدین و اقرابا سے سلطان المشائخ و سادات کرام قدس سره

۱۵۹

ابن خواجہ نظام الدین مادر بزرگوار و سیدہ کابوده عمہ کاتب حروف و مکان کاتب
 حروف و اکثر اہل ارادت کہ این شیخ زادہ رشتہیں را در یافتہ بودند آنست کہ بیچ
 صغیرہ از آن شیخ زادہ عالم وجود نیامدہ باشد و باطنی معنی و ظاہری تہ ششم
 و اخلاق پاکیزہ آراستہ داشت و در وقت مبارک او با حق تعالی ہمراہ بقبہ و ذکر شخصی
 منور این ہمہ از برکت آن بود کہ در نظر مبارک سلطان المشائخ پرورش یافت
 و بوقت ماہیہ پیوستہ حاضر بود و ہاگر وقتے خواجہ محمد و خواجہ موسی کہ خواند
 دعا ماہیہ ہمہ ایشان بود حاضر نمے بودند این بزرگ زادہ دعای ماہیہ خواند
 و تا آن غایت کہ این شیخ زادہ را پیش ورد دعا خواندن مشغول بود سلطان
 المشائخ فرمودے رحمت با و رحمت با و این رحمت مخصوص حق او بود سے
 و این شیخ زادہ سلطان المشائخ را در مشغولی و عالم مشاہدہ دریافتہ بود
 چنانکہ در باب او را در نکتہ مشغولی تحریر یافتہ است این شیخ زادہ معظم فرمود
 کہ وقتے من در قبضہ کبریہ کار خیر خواہر زادہ رفتہ بودم چون از آنجا باز گشتم اول
 خدمت سلطان المشائخ آمدم و سعادت قدم بس حاصل کردم و رحمت
 و شفقت فرمودن گرفت کہ کار خیر چگونہ گذشت مسما ہما چگونہ بود وقتے فرمود
 و باز پرسے کرد بعد فرمود کہ والدہ خود را دیدی عرض داشت کردم کہ خیر
 اول سعادت پاسے پوس مخدوم حاصل کردم بعد ہمدان سعادت برسم دعا کہ
 خیر ارزانی داشت و فرمود کہ برو آن سعادت را ہم در باب آنرا الحمد چہند و نر
 ذات مبارک این شیخ زادہ صاحب کرامت را رحمت فرما چہ شد و در دستہ
 روز کہ رحمت بود یک ساعت لب مبارک از ملاوت کلام شد یکبار نماندہ سہد یک
 رحمت بر رحمت حق پیوست و در پایان سلطانت المشائخ مقابل روحیہ تمیز کہ
 سلطان المشائخ مدفن یافت رحمت اللہ علیہ تکتہ در میان قضایل و مناقب
 و بزرگی و کرامات نبیرگان حضرت شیخ شیبون الخ عالم فرید الحق و الدین قدس
 اللہ سرہ العزیز مشہم آن سر دفتر نبیرگان شیخ شیبون الخ عالم شیخ زادہ معظم

بہت

ایستادم و خداوند تعالی بزرگوار منعم فرموده است و او را به سلطان المشائخ و سادات کرام قدس سره
و تکریم خواججه محمد بن مولانا پیر زاهدین اسحق که مادر او دختر شیخ شیخ العالی
بود این شیخ زاده معظم بهمراه صاحب سنیہ موصوف بود و در علوم دینی و تقوس و لغت
طبع موفوق و ذوق سماح و گریه جگر سوز و بذل و ایشانه مشهور و مذکور و از عالم صنف
تاکیرین هم در تفریبات سلاطین المشائخ پرورش یافته و حافظ کلام ربانی
گشته و علوم و فنون عشقے کامل حاصل کرده چنانکه هم در حیات سلاطین المشائخ
بمرتبه خلافت سلاطین المشائخ رسید و خلق خدایرا هم در حیات سلاطین
المشائخ دست بیعت دادن گرفت این شیخ زاده معظم با است سلاطین
المشائخ مخصوص بود و اسے یومت او را خواججه محمد امام گویند و در امامت او
سلاطین المشائخ رارقتے و ذوقے حاصل میشد و این امامت بکسو تها سے قائم
مخصوص مے گشتت و در مجالس بالاتر از نزدیک سلاطین المشائخ کسے
نشستے و در قص با سلاطین المشائخ موافقت نمودے و در مجلس سلاطین
المشائخ بکلم اشارت سلاطین المشائخ صاحب سماح شدے و بکلمے را
از تفسیر گان و بیاراں اعلی را این محل بنود و از ملفوظات جاں بخش سلاطین
المشائخ کتابے بنیشتے است و انوار المجالس نام کرده است بیشتر عزیز او
در عبادت باری تعالی و ذوق سماح که در آن باب غلو تهاجم داشت مسرور
گشته از هر جنس قولان کامل از پارسی و ہندی گوئے بجز مت او حاضر مے بود
و علم مویقی را و اشعی بود که مثل آن نشان نتواں داد و در بیایاں معاشی آن
علم مورد اشارت نعمات و تحمیل آن بر حقیقت آسیتے بود و کاتب هر وقت گرفتے
این بزرگ زاده عالم را چه در سماح و چه در غیر سماح دیدہ است چشم ہاں سے مبارک
ایشان مدام از کمال ذوق در میان آب غلظاں بودے و گریہ و نعرہ او در
سماح جگر ہاں سے اہل دلاں را سوسلخ کردے و تھے سلاطین المشائخ
را در خانقاہ شیخ ابو بکر طوسی کہ حوائی اندر پست استند خاکر و نود و در آن
مجلس در پیشاں صاحب شیخ حاضر بود و نہ بر چند کہ سماح میگفتند و سخن را نہ میشد

سلطان المشایخ فرمود که سماع را بدارند و بجا آید و ما بزرگان مشغول شدند راست
 این حال زود پدید آمد درین معرض شیخ علی زنبیلی موسی بجانب شیخ نظام الدین
 پانی تپی که خلیفه شیخ بدرالدین غزنوی بود که در منظره خوب حاله وافروالحائنه
 خوش داشت و گفت که ما از شما سماع مطلوب و اریم که بشنویم الغرض شیخ
 نظام الدین پانی تپی میاں مجلس بجای توالات نشست چون او تنها بود
 سلطان المشایخ بجانب خواجه محمد که ذکرش بخیر باد اشارت کرد که شما باری
 و مید خواجه محمد از مقام خویش برخواست برابر شیخ نظام الدین پانی تپی
 نشست این هر دو بزرگ اول غزله آغاز کردند بعد صوته برگزیده چون
 بدین بیت رسیدند بیت پر خردی که بنی اشب است از من همه در کنار
 تا روز سلطان المشایخ را بگرفت و در جمله جمع افکر و الغرض بآن
 فضائل که حق تعالی ایشان داده بود انکسار و تواضع تمام هم بخشیده تا در میان
 جمع پیش آمد نشست سماع گفت آری چون از مقبولان حضرت اله بود
 انداز ایشان همه حرکات و سکنات پسندیدگان آنحضرت می آمد و این شایسته
 و در علم حکمت نصیبی وافر داشت این ضعیف گوید بیت بعلم حکمت بجای
 رسید که زرشک میان گویند شو بو علی سینا + منم آں شهو بعلم
 آں مذکور حکم که زید و تقوی موصوف بود اعنی خواجه موسی ابن مولانا
 بدرالدین الحق که برادر حقیقی خواجه محمد امام بود و این بزرگ زاده نیز در نظر
 مبارک سلطان المشایخ پرورش یافته و در جمیع علوم کماله داشت و
 دو فنون روزگار گشته و در علم اصول فقه بزودی پیش مولانا و صمیم الدین
 پانگی گذرانده و حافظ کلام ربانی بود و در تحقیق سخن کوشیده و طبع فیاض
 و لطافت بسیار داشت و در نظم و اشعار عربی و پارسی کامل بود و غزله پر سوز
 گفته و در علم موسیقی طایفه که بهارت داشتند لطافت و شیرینی آں علم از نظر
 روح افزای این بزرگ می بردند و در جمیع علوم دست داشت و در علم

نحوه

در شسته صفات آن پسندیده ذات اعنی خواجہ تقی الملک والیدین نوح کہ بشرف
 قرابت حضرت سلطان المشائخ مشرف و برادر کبیر خواجہ رفیع الدین پاران
 بود و نظر خاص سلطان المشائخ مخصوص گشته و ہم در آوان جوانی باوصاف بزرگوار
 رسیده کاتب حروف مناقب ماثر او چه تواند نوشت جائے کہ سلطان المشائخ
 در باب این بزرگ فرمودہ کہ یاراں این را عزیز دارید کہ این نیکو کسے است قرآن
 یاد دارد و ہر شب آدینہ ختم مے کن۔ و در تعلم ہوتے تمام دارد و حاصل بیار و باہج
 کسے کارے ندارد نہ بدوستے و بدشمنے بغایت صلاح ہست مارو نیکے من از و
 پر سیدم کہ چندین طاعت عبادت کہ مے کنی مقصود تو ہست گذشت
 مقصود من حیات شہاست سلطان المشائخ مے فرمود کہ این سخن اورا کہ
 آموخت یعنی این سخن دلیل سعادت اوست منتقول ہست آں روز کہ حد
 سلطان المشائخ از رحمت بو پیش از رحمت موت خواجہ نوح را پیش خود
 طلبید چندان تضر و ریش عزیز رسیده بودند ایشان را نیز طلبید و بجزو یاراں درویش
 خواجہ نوح را خلافت داد پس نصیت فرمود باید کہ ہر چه بر تو رسد نگاہ نداری و
 آں را بخرج رسانی اگر بر تو چیزیے نیاشد بیج دل خود را گذراں نداری کہ خدا ترا خواہ
 داد و بچسکے را بدخواہی و از خدا ہم کسے را بدخواہی و جفا را بظاہر بدل کنی خود را و در
 کہ درویش قرار داری و از خوار نباشد اگر تو چنین باشی بادشاہان برد تو آیند لغرض
 خواجہ نوح را ہم در حیات سلطان المشائخ و در عنفوان جوانی از رحمت و حق فرام
 ذات مبارک او شد و ہم در آں از رحمت بر رحمت حق پیوست و ہم در حقیقہ سلطان
 المشائخ در سر آں چونترہ یاراں مدفن یافت رحمت اللہ علیہ منہم آں زاہد بیگانہ
 آں عابد زمانہ آں مخصوص گردانیدہ بحق آں بشرف اختصاص مطلق اعنی
 خواجہ ابو بکر صلے و ارحامہ کہ بشرف قرابت سلطان المشائخ مشرف بود
 و در خلاہ و ماخذ رحمت سلطان المشائخ کردے و با چندین نصیت ایشان را
 صومہ دوام خوردے بلکہ روز گذشتے افطار کردے چنانکہ شکم مبارک او ہست

نقول

منہم

چشمشده بود سے و در غایت مشغول و در نهایت مجاہدہ بودے روز جمعہ متصلے
 سلطان المشائخ بعد ادا سے نماز باہاد و در مسجد جمعہ کیلوی کبری بروئے جمعہ
 سلطان المشائخ سے فرمود کہ خواجہ ابو بکر مصلی مراد و مسجد جمعہ بروہ است
 و مشغول شدہ و در سماع ذوق و افر و نگو تمام داشت و تھے بود کہ در سماع از
 غایت ذوق و ایثار دستار و پیر میں بقوال داد سے و میرزوی برکت مبارک
 او حاصل بستہ سے الہی اور آں میرزور قصص چہ زیب داد سے و از غایت مشغول
 لغو اول دوز و بگرسوز زو سے و قوالاں را بگرفتے و کتب بامید سے و از ذوق
 او حاضر از ذوق تمام حاصل شد سے و اینہما ز برکت نفس سلطان المشائخ
 بود کہ خواجہ ابو بکر فرمودہ بود کہ در حال سماع بوقت اہتزاز و قصص تزویک سن
 شدہ محافظت کتاب بر سے و بعد از نقل سلطان المشائخ بعضے یاہاں
 بو طیفہ و دیچہ وزینے مشغول شدندا میں بزرگ بھیج جیہ تعلق نکر و از برکت
 سلطان المشائخ یا اتباع انبوہ میاتے خوش گذرانید تا آخر الامر چند روز
 رحمت ملازم ذات پاک او شدند و از غنا بار بقا رطبت کرد و در یاہاں سلطان
 المشائخ مدفن یافت نہم مولانا قاسم کیے از خواہر زادگان سلطان المشائخ
 قدس مدبرہ العریز خواجہ قاسم این عمر برادر زادہ خواجہ ابو بکر است کہ حسب
 لطایف التفسیرت در دیباچہ تفسیر سے فرمایہ کہ بندہ امیدوار حضرت و رحمت
 پروردگار قاسم بن خواہر زادہ حقیقی سیدہ سالکین بران العاشقین نظام
 الحق الدین طیب شد شدہ و جعل ایچنہ مشواہ چوں این عنایت سابقہ کرد
 این بیچارہ را از کتم عدم در عالم وجود آورد و بانواع کرم و مخصوص گردانید بعضے
 برکتہ داناں و سخن ہماں پوشیدہ مانند کہ در سیر الاولیا لفظ خواہر زادہ چند جا واقع شدہ است
 یعنی مختلف درکتہ تقریبا در مناقب خواجہ رفیع الدین ہارون سے نویسد کہ سیر خواہر زادہ
 حقیقی و درکتہ بعضے کرامات حضرت سلطان المشائخ سے نویسد اسب نادیاں را بعد از آن
 خواجہ محمد صلح خواہر زادہ نام و درکتہ بیان بعضے بقاین و احادیث سے نویسد کہ مرا خواہر زادہ
 بود اورا بشوہ دادند آں مرد در خانہ غیور بود و درکتہ تقریبا در مناقب مولانا ابو القاسم سے نویسد مولانا

باب سیوم

که موجب سعادت و ابرین است آنست که بنظر این سلطانات المشایخ قطب
 الاقطاب عالم لم یحوط گردانید و با انواع انقاس از باطن خویش که معدن غیب
 مقرر علوم لاریب است یزبانے که ناطق است بحق از نانی داشت اعلیٰ از ان
 این بود که این شکسته چهار ساله و چهار ماه و چهار روز و سه شب و سه روز
 تعجل الله بالسنحیة و الوضوء ان بحضرت آن سرور عاشقان و پیشوا مشتاقان
 بر دما بام ایشان بکاتب فرستد آنحضرت از راه مکتب و بنده نوازی تخته او
 بقلعه که آن حاکی است از قلم وحی بدست که آن موصل است بدست حضرت
 رسالت پناه صلی الله علیه و آله سلم کار اعمین کار نوشت این ضعیف را که
 در حالت نوشتن تخته ایستاده کرده بودند نشست اقبال که خادم این پادشاه
 معنی بود ایستاده کرد و باز این ضعیف نشست باز اقبال خواست که ایستاده
 کند آن مخدوم عالمیای و بجا چہانیاں بنفسی که حکم متین است گفت که بگذر
 این نشسته نخواهد خواند بعد نوشتن همچنان نشسته بزبان مبارک خود از کمال
 شفقت بگذر و کت تفتین کرد بعد بلفظ مبارک فرمود حق جل و علیٰ این
 کود که را کبر سن رساند و کمال علم مشرف گرداند چون این ضعیف دو از ده سال
 شد حق جل و علیٰ بحفظ کلام مجید و فرقان حمید مشرف گردانید بعد بحق جل
 و علیٰ سلطان الیمین و العکبر الوجلید و القضاء و العدل الملیک و الدین عالم
 اعلیٰ الی الله لکن جل و کبر و کرمنا طیل کو آید رسانید این بزرگوار در سن پرور

سلطانی
 پادشاه
 تخته
 نوشتن
 و کرمنا
 طیل

سلطانی پادشاه نام با و عملات کلام و پادشاه فضل بزرگی کرده مسلمانان و بزرگے دین دین در آن
 عالم بر قرار کرد حق تعالی نشان بزرگی او را و نصیب کند سایه نیک او
 ۴ قاسم بن محمد بن زاده خواجہ ایا بکر و در همین نکتہ عبارت لطایف التفسیر کہ تصنیف ہمیں
 سوانا ابو القاسم دست نقل کرده قاسم بننا خواہر زاوہ حقیقی آریں عبارت ہانجیہ
 سے شو کہ لفظ خواہر زاوہ نام ہے پسر خواہر زاوہ پسر خواہر زاوہ ہم سے گویند و خواہر
 و خواہر خواہر نام سے گویند و زمین عبارت ہا میں ہم معنوم سے شو کہ خواہر خواہر
 پسر خواہر حضرت سلطان المشایخ و نام میراثاں صالح است و خواہر ایا بکر و خواہر
 ہر دو پسر خواہر حقیقی حضرت سلطان المشایخ کرمنا طیل

بنظر خویش مشرف گردانید و قریب پنجاه سال در خدمت این سرور علمائے زیور ضعیف ۲۰
 نمود کرد از سیادی علوم تا نهایت آن بقدرات خویش تمام کرد و اشرف اجازت کفہ ہدایہ
 و پرووی و کثافت و مشارق و مصابیح مشرف کرد پس از ان ایس ضعیف در تفاسیر
 عربی و پارسی نظر کرد و ہر یکے را مخصوص یافت بسیار تہ لطیف و معانی و الفاظ
 غریب است تا مجموعہ نوید کہ متعین معانی غریب شامل لطائف عامہ تفاسیر
 آستانہ بخاص عام رسد و بمطالع آں براسرار قرآن و دقائق قرآن مطلع گردند
 و نام این تفسیر لطائف تفسیر کردہ منہم آن فقیر زادہ آں جمال عمیا و کہ در علم و تقوی
 و سع در ایام خود مثل نذر داعی خواجہ عزیز الماتہ والدین این خواجہ ابو بکر سلمی
 وار خاص کہ بشرف قرابت سلطانات المشائخ مشرف بود و این بزرگ چہ
 ملفوظات سلطانات المشائخ را یکجا ترتیب با بیوان جمع کردہ است و آنرا
 بمجموع الفوائد نام نہادہ و نام خود عبد العزیز ابن ابوبکر خواجہ زادہ سلطانات
 المشائخ ہشتہ است سبحان اللہ سالہا باشد کہ این عزیز الوجود بر جاوہ طریقت
 مستقیم می رود و از عالم صغیر تا کبر سن تکبیر اولے در پنج فریضے از وفوت نشدہ و مساجد
 ہشتہ تا تکبیر اولے در بیانیہ تحویر ہستے چون بعنوان جوانی رسید و در تعلیم غلو کرد و ہر
 تعلیم میکرد و بھل مقرون مے گردانید و ہر شب جمعہ ختم مے کند و در جماعت خانہ
 سلطانات المشائخ سالہا باشد کہ بوقت نماز مقام تہبیر کہ امامت مے کند
 و خلق خدا مے را دست تو بہ میدہد و بدانچہ دست میدہد آئینہ دروندہ را بخیر مے
 پیش مے آید و ہر مہینے نذر و بر ہر کس بدوشد نہ با تبرخ انبوه خوش مے گذارند
 حق تو مے اورا بہر جمیل بخشیدہ است مہینے این بزرگ بوقت قیلولہ بندست
 سلطانات المشائخ رفت خادم بندست سلطانات المشائخ فکر کرد خواجہ عزیز
 مرتجع ختم مے کند سلطانات المشائخ فرمود کہ بندستے خواجہ ساکن این
 بزرگ گفت ساکن این جواب بر مزاج سلطانات المشائخ مباح تھا و ہمین
 فرمود کرت دیگر نورالدین پسر خواجہ پیشتر کہ مخصوص ہستت سلطانات المشائخ

باسمہ تعالیٰ کل بطنہ فرنگی کشمیر شیوخ العالم خیر العین واقربا سے سلطان المشائخ و مسادات کرام قدس سرہ

۳۰۹

ازینہا نے خود شیخ سعیدی گوید عیت قار سودا سے تو اوکھتہ دروہن دل ہو
 جیسا باشد کہ باطراف گلستاں نگرہ بہ بعدہ بی بی رانی اتباع خود را در اجود
 آورد و ما اختیار ترک اسباب اطلاق و وطن قدیم داد و بفقرو قاقہ در اجود ہن
 قیامت کرد و بمرحمت شفقت بنظر لطف شیخ شیوخ العالم مخصوص شد بی بی
 رانی و اتباع او تشریف بہت شیخ شیوخ العالم مشرف گشت اگر وقتے یاران
 اسطے بچرت مطبخ شیخ شیوخ العالم گل کر بل چیدن دھرا سے رفت سید محمد
 نیز رفتے ہر کسے گل کر بل بیشترے آورد سید محمد اندک آورد سے سبب آنکہ
 دستہا سے مبارک او نازک بود و خار سے کر بل جروح سے گردانید چوں یں
 قصہ شیخ شیوخ العالم باروشن شد فرمود کہ سید را حاجت نیست کہ برو دمانہ
 قبول کردیم الغرض بہر ذلک سال و بنظر مبارک شیخ شیوخ العالم بود و از وہ
 سال در رادت از سلطان المشائخ سابق و سید محمد کرمانی را با سلطان
 المشائخ بواسطہ آنکہ در اجود ہن ہر دو خرب بودند فرط محبت بود چوں محبت
 ایں دو بزرگ شیخ شیوخ العالم را تحقیق شد فرمود کہ در صحبت یکدیگر باشند
 و میاں شہاموا خات باشد تا میاں محبت سید محمد با فرزندان بخدمت سلطان
 المشائخ آمد و عمر گذرانید و ایں روایت مشہور است کہ وقتے سید محمد کرمانی
 را با سلطان المشائخ سبب تغیر مزاج شد سید محمد در ماندہ حاضر نے شد تا شبے
 سلطان المشائخ در خواب دید کہ حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 در قبہ نشسته است و سید محمد کرمانی رحمت اللہ علیہ بر آن قبہ ایستادہ و سلطان
 المشائخ سے فریاد کہ سن از ایں حال معاینہ سے تمہ و در خاطر سے گذر کہ
 خدمت سید محمد را با من تغیر مزاج است کہ دانم از دروں قبہ بہر دبانہ من
 در اثناء ایں خطرہ سید محمد رحمت اللہ علیہ آورد کہ اسے مولانا قطب ام الدین
 بیاجوں سے رقم دستہن گرفت و دروں قبہ بحضرت رسالت صلی اللہ علیہ
 علیہ وآلہ وسلم برو پای سے ہوس دہانید حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

بدر سپهر و فضائل بیغیر بزرگان شیخ تیدخ العالم زید الدین واقربا سے سلطان المشائخ و سادات کرام قدس سرہ

فرمود کہ مولانا نظام الدین محمد توار فرزند ان مائے بالنسب صحیح و سید محمد نیر
 از فرزندان من است چون روز شد سلطان المشائخ در خانہ سید محمد آید
 را خیر کرد و فرمود با سلطان المشائخ را نفرستا و نذر مانیاید سید محمد استقبال
 کرد در محفل خانہ کرام کنان و بشارت گویاں در پاسے یکدیگر افتادند و ششستند شیخ
 سعیدی خوش گوید طبیعت پر خوش بود و دلارام دست در گردن بہ بہم نشستن و
 صلوسے استی خوردن بہ آخر الام چند روز سید محمد را رحمت فراموش شد از فرشتا
 بار بقا مشیبت جمعہ سنا حمد سے و عشر و سبعایہ رحمت کرد و در خطبہ سلطان
 المشائخ در سربا چھو ترہ یارای و فرقی یافت این سید بزرگوں چہاں سیر کرد
 سید نور الدین مبارک و سید کمال الدین احمد و سید قطب الدین حسین
 یہ سید تمام خوش چنانکہ مناقب ایشان تحریر سے یاد مشہور آن سید تارک نیا
 با اختیار و آں باوصاف سینہ نزدیک عام و خاص مختار آن مقبول اولیا آن
 محبوبان صفیا آن مشہور باطعام طعام آں مذکور سخن کلام اعنی سید السادات
 نور الدین والدین مبارک ابن سید محمد کرامت پدکات عروہ کہ از جمیع
 فرزندان سید محمد بہتر بود و تولد این سید پاک ہم در حیات شیخ شہوخ العالم
 در احوالین بود و کینست او ایو القاسم تعیین کرد و ہر یک شیخ شیخ العالم فرید
 والدین قدس امدرہ العزیز فیہا سلطان المشائخ ابن سید پاک را سید
 گفتے و اغلب خلق ہم بدین اسم خواندے و این بزرگ بفضائل بسیار و لطافت طبع
 آراستہ و صحبت درویشاں بسیار و ریاضت و راہ و روش ایشان شکیوہ نہ سہ سبحان
 اللہ و مدت نوو سال کہ عمر عزیزاں سید پاک بود ہیچ نوع میل بدنی او ایجا
 دنیا کرد و ہیچ سعے مشغول نگشت و فضل حق جل و عنے آیام حیات با اتباع انہو
 خوش گذرانید و ہمت بر آں داشت کہ با جہانان مراعت بسیار کند و طعم آہسا
 مکلف پیش آرد و اہل دنیا و کار زو سے لذت طعام این سید پاک بودندے
 و علم و شکر را سخت دوست داشتے و در تعلم و خدمت کردن درویشاں

بدر سپهر

باصحاب و فضائل بعضی بزرگان شیخ شیخ معالم فرید الدین و اترقیه سلطان المشائخ و سادات کرام قدس سره

و صحبت اهل عشق فرزندان خود را ترغیب نمود و علی الخصوص کاتب خود را و در تعلیم کاتب حروف بسیار مبالغت نمود و زرو مال ایشان را مستادان کاتب حروف کرد چنانچه این کیفیت در ذکر مولانا و استادنا فخر الملمه و الدین ززادی که خلیفه سلطان المشائخ بود تحریر یافته است و عمر عزیز این سید پاک در نظر مبارک مرحمت سلطان المشائخ گذشت با آنکه ارادت بخانواده ^{عزیز} بنواجه قطب الدین چشتی داشت و در کربت در چشمش رفته بود چون کربت دوم بنواجه قطب الدین چشتی رسید چنگاه آن خانواده کریم را خدمت کرد و خواجه قطب الدین را تحقیق شد که این سید پاک خاص براسه نیرت خواجهگان چشتی می آید مشرف بخلافت خود گردانید و بخرقه خلافت و اجازت نامه بنشان مبارک مخصوص گردید یک اسپ گیت مغلی که خاصه سواری خواجه بود و بنشیند و وصیت فرمود که با وضو باشی و طعام تنها نخوری و با عاز تمام باز گردانید و این همه از برکت آن بود که سید پاک در نظر شیخ شیوخ العالم گذشته بود و قبول از دین مبارک خود در کام این سید پاک نهاده و کلام الله برابر شیخ علاء الدین قدس سره پیش مولانا پیر الدین اخوی خوانده چنانکه در ذکر شیخ علاء الدین تحریر یافته القرضه میں سید پاک سے فرمود در سال که من انچه شکر باز شکر بر اسپ که خواجه قطب الدین داده بود و سواری می آید و آن اسپ راغ پاسه گاه خاصه خواجه داشت و لشکر را که کفار در آن سال از لشکر منصور شهر و یکی در عهد دولت سلطان علاء الدین خلجی لانا الله برانته شکسته بودند هزارگان و دو هزارگان متفرق میقتند در آن راه خراسان چند کربت مراد پیش آمدند و خواستند که اسپ بقچه جامه تا که در آن خرقه خواجه بود از من ببرند همین که وارغ پاسه گاه خاص خواجه در آن اسپ می دیدند شکر آن اسپ میسیدند و می گفتند که از برکت خواجه قطب الدین چشتی سلامت خواهد رفت خدمت الدین فرمود رحمة الله علیه قطب الدین

باب سوم در فضائل و مناقب شیخ شریف العالی و فرزندین و از ارباب سلطنت المشیخ و سعادت کرامت قدس سره

۲۱۲

چستی در عالم صغیر بود خواستند که بر سجاد و چشت بجای پدربشا نذیرگان چشت
 واقربا سے دیگر گفتند کہ این صغیر است و خواجہ علی چستی عم خواجہ قطب الدین کہ
 در دہلی است و ارث سجادہ اوست اور علم دہیم تا او چہ فرمایا بچہ است این
 صلحت و خلیفہ بزرگ صاحب نعمت خلفائے خاندان چشت بخدمت خواجہ علی چستی
 در شہر دہلی رواں کردند چنانکہ شہزادہ ازین حکایت در ذکر شیخ بدر الدین سلیمان
 پسر شیخ شیوخ العالم تحریر یافته است الغرض چوں این دو خلیفہ شہر دہلی
 بخدمت خواجہ علی چستی رسیدند و عرایض بزرگان چشت رسانیدند و بعد
 دولت سلطان غیاث الدین بلبن بود شیخ علی خواست کہ عزیمت چشت
 کند سلطان غیاث الدین شدید در پاس خواجہ علی افتاد و سوگند خورد
 اگر خواجہ عزیمت چشت کند من ترک مملکت گیرم و در رکاب خواجہ در چشت بیایم
 خواجہ فرمود تو بعد رعایت بندگان خدا سے تعاضد تکفل کردہ و حالے در
 کنت حمایت تو آسودہ اند اگر تو بیای می آشوب در عالم افتد تو موافق باشی
 سلطان گفت ہرچہ پیشو گویشو من از رکاب خواجہ دور شدنی تمام چوں خواجہ
 علی در صدق اعتقاد و ثوق یافت بضرورت در شہر دہلی ماند و مکتوبات بجانب
 اقربا سے و بزرگان چشت ملک شمس الدین کنتہ ملک ہر یو کہ فریدہ بندہ
 آن خاندان بود و در قلم آورد کہ من ہر نعمتی کہ از مشایخ چشت و والد عثمان
 خود یافتہ بودم بخواجہ قطب الدین برادر زادہ خود بخشیدم و مقام سجادہ چشت
 حوالہ آو کردم باید کہ ہمہ التجا بدو کنند چوں این دو خلیفہ در چشت رسیدند و مکتوبات
 بزرگان چشت ملک شمس الدین را رسانیدند اقربا با زنازعیت آغاز کردند
 درین معرض ملک شمس الدین گفت کہ شما ہر ہمہ از دو دمان گرامی
 اید مرا یک سخن فرما ہم سے آید اگر فعل کنید بگویم ہمہ بدان رضا دادند ملک شمس
 الدین گفت کہ سجادہ و حصا سے پیران چشت درون حجرہ ایست کہ پیشتر
 در آن نشستہ اید و درین حجرہ منتقل است ہر کہ از شما دست بدان قفل زندو

باب بیستم در فضایل و مناقب میرزا کاظم رشتی شیخ عالم فرید الدین و اقرابا سے سلطان المشائخ و سادات کرام قدس سرہ

۳۱۳

بے کلیہ آن نقل از برکت دست او یکشاید این عجاوہ و مقام اور با شایسته قبول
 کرد بعد ہر یکے دست بر آن نقل نہادہ سے خوانندہ سے جنبانیدہ نقل یا از
 تے شاد چون نورت خواجہ قطب الدین چشتی رسید خادم خواجہ را در کنار گرفت و
 نزدیک وراک حجرہ آورد بچوسے کہ دست خواجہ بر آن نقل نہادہ نقل یکشاید
 و طبقتا سے در حجرہ باز شد و غلغلہ در میان چشت خراسان ازین کرامت
 افتاد بعد خادم خواجہ را در کنار کردہ درون حجرہ برود بر سجادہ مشائخ چشت
 بنشاند خواجہ ابی محمد چشتی پسر خواجہ ابی احمد چشتی مخرقہ ارادت و خلافت از پد
 خود یافته و در سنہ نسبت چہار سالگی بر جادہ پد خود بفرمودہ انبشاست و
 خواجہ ابی یوسف چشتی پسر خواجہ ابو محمد چشتی است و مرید و تربیت یافته پدراست
 و خرقہ خلافت ہم از پد بزرگوار خود پوشیدہ حضرت خواجہ قطب الدین سوڈو چشتی
 پسر خواجہ ابی یوسف چشتی است مخرقہ ارادت خلافت از پد بزرگوار خود یافته
 الغرض مناقب کرامت خواجہ قطب الدین چشتی بجدیست کہ ظلم از رقم آل
 عاجز آید و خواجہ یوسف پسر خواجہ محمد چشتی نسبت پسر خواجہ قطب الدین
 امروز بر سجادہ چشت است در غایت کرامت عظمت الغرض چون خدمت اللہ
 رحمت اللہ علیہ از چشت باک اعزاز و کرامت در شہر دہلی رسید تا آخر عمر بیچ مرید
 نگرفت و بیچ وقت نگفت کہ من خلیفہ ام و ہمہ مسازان لنگر دار وقت این سید
 پاک را خدمت خواجہ قطب الدین و چشت دیدہ بودند و نظر رحمت و شفقت
 خواجہ در بابا سید پاک معاینہ کردہ ہر کسے از ان مسافران در ویشاں
 در شہر دہلی بنگرے و دیبہ تعلق کردہ مگر خدمت والد رحمۃ اللہ علیہ کہ ہمہ بر خدمت
 و محبت سلطان المشائخ بندہ کردہ و تا آخر عمر از ان قاعدہ نگشتہ و
 بیشتر حکایات و نقل و روایات کہ درین کتاب تحریر یافته است منقول از
 خدمت والد است رحمۃ اللہ علیہ کہ راہ و روش این خاندان با علمت کرامت
 بہتر از خدمت ایشاں کسے ندانستہ و ہر کہ را در تحقیق راہ و روش این خاندان

پانچ سو و چالیس ہفتے نیرنگان شیخ شیرخ اعظم فرید الدین اور قاب سے سلطان المشائخ و سادات کرامت سے مہم

۱۴

یا کرامت کسختے و یا شہر بودے از خدمت ایشان سے پرسیدند خزانہ اوقات مالک
 سعادت را چند روز رحمت مزاحم شد روز نهمین وقت چاشت پانزوم صفر
 سنہ تسع و اربعین سبواتہ بر حمت حق پیوست و حضرت سید سلطان المشائخ
 نزدیک سید محمد کرمانی دوسراں چوتراہ یاراں رفت یافت رحمتہ اللہ علیہ و انرا
 سید پاک سنہ پسرماندینگی کاتب حروف دہم سید لقمان و سیوم سید داؤد
 و جد مادری کاتب حروف مولانا شمس الدین و امغانی در باب سید داؤد
 خوش گفته است پیوستہ میر داؤد گو سیدانیت بہ بردل دوستال بہ انجا
 نیست نہ منہم آن سید باوقاراں سرور سادات روزگار گاہی سید کمال الدین
 امیر احمد ابن سید محمد کرمانی کہ علم بزرگ کاتب حروف بود و دردی و جوان
 مردی حیدرمانی و صدقے و اخرو فرستے کامل داشت و دریشاں دستگیر
 فقیران تکہ زر و نقرہ دادے گرچہ این بزرگ صاحب قطع و طبل و علم بود و نابہر
 اوصاف تصوف موصوف بود و عقلمے کامل داشت و کار با مقتضائے عقل
 تمام کردے امیر خسر و خوش گوید پیوستہ کاسے فکر و جزئیالات تمام و عقل گوی
 کہ صد عامہ بزیر نگاه داشت بہ عجب توتے داشت کہ جز صدق بزبان سبک
 او سخنے رفتے و این بہ فضایل ثمرہ آں بود کہ در نظر سلطان المشائخ پرور
 یافتہ بود و مادر و پدریں سید پاک از ورانہی بودند و بچہ حال در رضائے ایشان
 کوشیدے و آنچه حاصل او بودے در نظر ایشان آوردے و باز پرس آں حکو
 و کاتب حروف از والد خود رحمت اللہ علیہ سماع دارد کہ برادریم امیر احمد در
 در محل بود و سن برابر پدر یعنی سید محمد کرمانی از بیرون در خانہ سے آمدیم دیوانہ
 صاحب نعمت پیش برد گفت سید محمد در خانہ تو پسرے خواهد آمد اورا علم کمال
 نام نہی ہمیں کہ در خانہ آمدیم برادریم امیر احمد تو نہ شدتے این سید پاک سلطان
 محمد لغلق در عهد خانے در لشکر تنگ بسبب سعی سائے در پندہ خانہ کچھ سہی
 کہ نزدیک دیو گیمست بفرستاد و بزد سخت فرمود و آں بندی خانہ تا این حالت

منہم

بہ خانہ پانچ

بسم الله الرحمن الرحيم
 تاریخ عالم فرید الدین و اقریب سے سلطنت المشایخ و مساوات کا کرم تذکرہ

۲۱۵

مشہور ہیں ہست ہر کہ رادراں بندی خانہ بند کنند اور زندہ ٹکانہ بسبب باران
 و موراں و موشان گریہ صفت چند گاہ کہ اس سید پاک در آں بندی خانہ
 بو و مودیان مذکور بیچ ایذا سے توانستہ رسانید و مشہا بندہ سے اس سید
 پاک بعقایت انداز یکدیگر جدا سے شدند و سے افتادند این سید پاک طایفہ
 بندی و انان را سے طایفہ سے و بندہ باز شدہ نمود سے و گفتمے کہ من بچہ پیر سے
 اس بندہ را در روز و روزم بکرم اندر تعالیٰ خود جدا سے شونہ چون چند روز
 اس حال معایتہ کرد و فتنہ بیست سلطان عرض داشت ہمیشہ تندر سلطان
 تفریق فرستاد کہ اور مخلص کنی و بر من فرستید و این سید بزرگوار در آں ایام
 یکسہ جمع کرد سے و قہرا پو مشہد سے یہ چون خواست کہ پیش سلطان رود و جہ
 کرد و خرقہ مہمو قیاد پو مشہد پر پیش رفت سلطان گفت کہ اس چہ کردی جواب
 گفتم کہ در فتنہ اسباب صوری ماندہ بود بغیر بدان حضرت رسالت صلی اللہ
 علیہ وسلم چون از ہم ترک ہوا و ہم سہرا سے خود دیدم سلطان گفت تو از ما نہیں
 یہاں سے خواہی گریز کنی ہمارے خواہیم کہ پروا خست امور چاکت بمشورت شبہا
 تخیم جہرہ ہم بر آں لباس گذاشت و کئے معظم کروانید و محل مشورت و ادوقتہ
 اس سید پاک از رحمت بود و در مقام سے بانا سے کہت غلطیدہ و کسے نزدیک
 نہ مرد سے کئے بینہ از خرقہ کہ در آں مقام بود از جانب بیرون سردرون
 غرقہ کردہ سے اس سید پاک سے بینہ اس سید بزرگوار یہ سید کہ نیکستی
 اس مرد گفت کہ من امیر المؤمنین علی ام رضی اللہ عنہم اس سخن گفت و
 تماشہ یہاں مساحت اس سید پاک از رحمت نیکو شد و در آخر کار در لشکر
 لاہور مشہور سنہ ثمان و عشتین و سبعمائتہ از رحمت ہوا سیر و غرہ ماہ جمادی
 از رحمت حق پیوست از آنجا تا بوت کردہ آورند در خطیرہ سلطان المشایخ
 نزدیک پروردگراں چو ترہ باران مدفن یافت رحمۃ اللہ علیہ و اس سید
 بزرگوار و پسر گذاشت یکے سید الشادان مشایخ مساوات عماد الحق الدین

مہم

مایہ نوریہ فیضیہ نیکان شیخ شیخ العالم فرید الدین و اقرابہ سلطان المشائخ و سادات کرامہ ہر مہم
 امیر صالح در علم و دروغ و تقوی سے بے مثل بود طاہری آراستہ بجمال محمدی
 و باطنی پیراستہ بزرگ خفی و دم سپہ نور الدین نور آمد قلبہ بنو المعرفت منہم
 آن سپہ با صفا آن جگر گوشہ مصطفیٰ آن کان حسن ملاحظت آن مایہ نوریہ
 معدن طرافت آن در دریا سے پختامیری و آن گوہر شہ چرخ حیدری
 سید السادات نبیہ کو سید المرسلین قطب الحق و الدین سید حسین ابن
 سید محمد کرمانی کہ عم میاں کی کاتب حروف بود و در علم و فضل و بذل ایشان
 ظاہر و باطن لطافت طبع بے نظیر زمانہ بود و عقل کامل داشت فرست تمام
 و دریں دنیا سے خدا مجرور نہ زیست و از تزویج و تعلق اتباع میرا بود و علوم
 دینی بجدت مولانا فخر الدین زرا دی خلیفہ سلطان المشائخ بخت
 کردہ و دوسے باز داشت ہر کہ خواستہ در خانہ او در آید بیچ مانعہ نمود سے از
 غریب و شہر سے و جاجتند یک سر در خانہ او و جائے کہ مقام خلوت این
 سید پاک بود سے میرفتند و بدانچہ مطلوب ایشان بود سے بوقار سائید
 و سرور القلب باز گردانید سے کہ یعنی بیچ کس را از وضع و شریف میسر شد
 نگارین سید پاک و پاک زادہ و پاک باز را و این فضایل شمرہ آن بود کہ از
 عالم صغیر تا کہ سن در نظر مبارک حضرت سادات المشائخ پرورش یافته
 بود و بشارت پسر خواندگی سادات المشائخ مشرف و مشہور گشت چنانکہ
 نیک اندک مذکرین کریم الدین نبیر محمد کہ مالک نظم و نثر بود و در مدح این سید پاک
 سے نویسیمت صفات ذات و سے اندر جہاں ہمیں اندیش است کہ شیخ
 خواندش فرزند و خواجہ را نبشہ است و این سید پاک را جمال با کمال بود
 سر کہ را نظر در جمال او افتاد سے اگر چه مہم بود سے با نجات ستر القلب
 گشتے شیخ سعدی خوش گوید بیت اے روستے تو راحت دل من چشم
 تو چراغ منزل من و این ضعیف گوید نظم سے سید پاک و پاک زادہ +
 در عالم حسن داد دادہ + و حسن لطافت و طرافت بہ خوباں ہمہ پیش تو پیادہ +

در پیش قیام لطافت تو به سر و چین است ایستاده * از روی تو کاف تا ب حسن است
 شویست درین جہاں فدا وہ * آری سے سر زلف کیسوانت به بونے یہ نسیم
 صبح دادہ * وقتے سلطان المشایخ قدس اللہ سرہ العزیز را قبضے بود غنیمت
 تازه کرد و جامہ ہائے مبارک گردانید و خواست کہ طرف راستے رود درین حال
 اکی سید پاک با صفا راطلب کرد چون سید السادات بخدمت سلطان المشایخ
 آمد سلطان المشایخ تبسم کرد و فرمود کہ ہا را قبضے بودے خواستم در ہائے رویم در
 سترہ ما فرود خوانمند کہ سید حسین را راطلب بعد از نماز تہنیتیین مہمود بود کہ ہر روز بخدمت
 سلطان المشایخ طلب شدے تا نماز دیگر بخدمت سلطان المشایخ بودے
 و بدولت نجیاست تمکانت امیر و انوار مشرف گشتے در موز و لطف بسیار
 در میان بودے و از علما و مشایخ و امراء و ملوک و خانان بعد آنکہ پا کوس
 سلطان المشایخ کردے در خانہ آن سید پاک بواسطہ شفقت سلطان
 المشایخ کہ شاید صے کردندے آمدند کہ فرستہ تری بر جہیں مبارک اولامع بود
 و جمال یوسفی از برکت نظر سلطان المشایخ بر روی جہاں آریے او پیدا
 شیخ سعدی گوید بیت دیباچہ صورت پر بیعت به عنوان کمال حسن ذات
 است * و این ضعیف گوید رباعی راحت لہا است دیدن سوے تو به فرحت
 جاں ہاست جانان رویے تو بہین زلفیں از دو کیسویا ز کن بہ تا جہاں
 خوشبو شود از بوسے تو * گرد کویت اہل دل گرداں مدام * خانہ اہل دل شاد کو تو
 و پچنین گوید کہ کمال لطافت مرواں چہرہ است کہ نادرہ در کسے باشد قبول جامہ
 و زیب جامہ نوک خارے این ہر ستمہ خاصہ این سید پاک بوداں ضعیف گوید قطعہ

| | |
|---------------------------|------------------------|
| زین جامہ چہن انکہ می باید | نوک خسامہ ترا شکم شد |
| در لطافت قبول عامہ شدی | ذات پاکت بدین کرم شد * |

و بیشتر کسوت این سید پاک عنوقیانہ صوف ہائے رنگازنگ کجاب چلبلی موقوف
 جہیں بود ہر بار کہ از جنس جامہ ہائے چہرے پوشیدے آں را کرت دیگر

نوشید سے وہ بہر کہ خاطر مبارک اور آفتخا کردے عطا فرمودے دغا بہا سے
 سکاف گرم درقاہت لطافت یاران و عزیزان را خوراندے دیکھا عت اند
 تبول بہن مبارک خالی بنور سے سینے متواتر قبول خورے اگر چہ یک برگ پرہ
 ترکہ رسید کو خلفاے سلطان المشایخ بجا نقل سلطان المشایخ درقاہت حضرت
 این سید پاک سے کو خمیدند بہت ملاقات این سید پاک بر قانون قییم درخاند او
 سے آمدند نیز چہ محل مرتبہ از بندست سلطان المشایخ مدعا فرمودہ بود چنانکہ
 در باب خلافت خلفاے سلطان المشایخ تحریر یافتہ است آخر الامر علیہ السلام محمد
 انار اور انار شہر ہستہ شہنشاہین و حکماء کہ مندرجات مملکت ہندستان ل
 جہاں آکر سے خواجہ جہاں احمدیاد مرحوم زینت گرفت و طرف و پو گرفت
 در آن ایام بواسطہ محبت قدر کہ این سید پاک را خواجہ جہاں مرحوم در نظر
 سید پاک سلطان المشایخ معظم و مکرم دیدہ بود خواست کہ بر خود آرد این اقتراح
 کہ آں سید پاک قبول سے کرد فاما چون سید پاک نہاید کہ حکم فرمان سلطان محمد
 بر خود ہارنیا خواجہ جہاں مرحوم گفت کہ بدو شرط و محبت شہابہ شیم اول آنکہ
 سیادت اہل تصوف برین مقرر باشد دوم آنکہ ہنچ شغل معین مشغول نگرد
 نیاید چہ منقذات تجزیں بر دو صفت از مساوات اہل تصوف سے گردانید و در کار
 و از انہوں سے کہوایں بر دو صفت خواجہ جہاں مرحوم قبول کرو تا اب
 کہ جوہر زرد رنگیم و کمریم این سید پاک پانچھے انہایت کو خمید فاما آن
 منقذات چہ راحت و شوق و ذوق کہ پیش از تعلق خواجہ جہاں داشت
 در حیات سلطان المشایخ بعدہ آں طریقہ عیسر نشد تا در آخر عمر زحمات
 قاج کہ بیشتر این زحمت دوستان خدا سے تقاسے را شود قبلا شد و کرات
 شیخ نصیر الدین محمود سے سدمرہ الغزنویک کہ خواجہ جہاں مرحوم
 بیادوت درخاند این سید پاک بیامند بعدہ در بیست و یکم ماہ شعبان سنہ ۸۸۸ھ
 و خمیس سابع ہجرت حق بیوست روز شنبہ وقت نماز باعد از زلی خوشی

بہر
 سید پاک
 سید پاک

بیت سرو سے زیورستان معانی فرو شکست و بر حجت ز آسمان معانی خراب
 شد و منہم آں شرف سادات کرام آں خلاصہ زبده امام آں مقبول خاص عام
 یعنی سید السادات شیخ البرکات شمس الملک والدین سید خاموش ابن سید
 محمد کرمانی عم مخدوم کاتب معروف کہ در علم و فضل و بذل لطافت طبع و اعطاسے طعام
 بن خاص عام بی مثل زمانہ بود پرورش و نظر سلطان المشایخ یافتہ و مجلس
 خلوت ختم لطائفی بخدمت سلطان المشایخ خواندے و نظر خاص سلطان
 المشایخ مخصوص گشتہ جمال بی اندازہ لطافتے بی حد داشتہ این شیخ گویند قطعہ

| | |
|--------------------------|----------------------------|
| در ذات مبارک تو پیدا است | ہر جا کہ لطافتے است سے جاں |
| و صفت تو در بیان من نیست | حسن تو بس است دلیل برقان |

ویاران و عزیزان کہ از شہر بخدمت سلطان المشایخ سے آمدند شہر ہما
 در خانہ این سید پاک سے بودند چنانکہ قاضی محی الدین کاشانی کہ این سید
 پاک کلمت پیش از کردہ بود مجمع الحجین ہدایہ غمہ بخدمت او بگشت کردہ و مولانا
 بخت الدین طسانی و مولانا بدر الدین یار و مولانا شرف الدین یار و مولانا
 شمس الدین یحیی و مولانا حسام الدین و یاران او و خدمت شیخ
 نصیر الدین محمود و مولانا علاء الدین بختی و عزیزان دیگر و طعام از ہر جنس جو
 در آمان بگشت این عزیزان چاکر گزشتہ بود و حاضر میداشت و پیوستہ در خانہ
 او باز بودے و اہل دنیا از امر او منکر اہل کتب و نقل و زبان دیگر بود اسطہ
 لطافت طبع اوراہ در روش پاکیزہ او اسیر بگشت او سے بودند و جمات مسلمانان
 بیک شارت او با تمام بہر سانیدند و دوست نقر آہ ہی از درویشان و غریبان
 و زبده پوشان خاص اوسیان خانہ و یاران خاص و در خانہ او طعام و سیر خوردند
 این سید پاک در یوگیہ بوقت آخر شب کاتب حروف را غیبیہ فرستاد و چون
 بچوشتہ او رسیدیم دیدیم تسبیح پر دست کردہ و مستقبل قیامہ مشغول است کاتب
 حروف ز غفلت کہ دیروز شیخ کمال لکی در مجلس با من معارض شدہ است

باب چهارم

ن

و از راه صد و فضول مرا گفت که تو سینه کنول من مشغول شده ام و برادر سواد کا
 دیگر را هم گفته ام که مشغول شوی و تو هم مشغول شو اگر نسیب بجزرت رسالت
 صلی الله علیه و آله و سلم درست است حق تعالی این حایر را مقهور گرداند
 چون نماز پیدا و بگذاردیم کی گفته شیخ کمال کئی دستار گردن کرده با دست
 نظر دیگرش استاده است چون در اول طلبیم بچنان دستار گردن کرده آمد
 و در پاسه آں سید پاک افتاد و گفت دی روزی گفتم ام آں نه لایق حال
 سینه گان فاندان باشد از آن پیشیاں شدم و مستغفر گشته بخدمت آمده ام آں
 نه بید پاک بنام کئی بسیار بر او از پاسه خود برداشتم فرمود اگر تو زود بر سر حرت
 نمی شدی منرا به خود ردین و میانم ویدی آخر عمر چند گاه در عقوان جوانی
 در عهدین کامرانی مبطون گشت بیست و پنجم ماه در شب یکشنبه نشسته و پیشین
 از آن تا در حرات رب العالمین پیوستم و در یو گیز زیر مقام خوابم
 درین ایامت روغنه بود که او حاجت رواست خلق آں دیار است رحمة الله علیه
 را بر سر من از در پازن تراقی فضائل کرامات خلفای سلطان المشایخ
 نظام الامم و ائمه و الیوم قدس الله سره العزیز و یرایان یافتن خلافت خلفا
 از میر از حضرت با حکمت سلطان المشایخ طیب الله شراه و جعل بجنه مشواه
 و در این شمل است برده استیم و بیست و پنج نکته عرض می دارم و کتاب حروف
 و در این علوی کرمانی المدحیو با معیر خور و بر آن جمله که این بنده سلع دارد
 و از زوالد و حکمان نور رحمة الله علیه که باختصاص سلطان المشایخ مخصوص
 از این از چو در آخر عمر عنصر همانی و ذات خدامنوں سلطان المشایخ را
 در خدمت او هم شد بعضی یاران اسل و خدمتگاران که ملازم حضرت سلطان
 المشایخ بود و از چنانکه سینه استادت سینه حسین و شیخ نصیر الدین محمود
 و در خدمت او بودند سلطان المشایخ بود و مولانا فخر الدین زراوی و خوا
 در خدمت او بودند سلطان المشایخ بود و مولانا فخر الدین زراوی و خوا

بسیار

مشایخ

خلافت سلطان المشایخ سی و دو نفر از یاران اعلیٰ که به علم و زهد و روح
 و بذل عشق و ذوق و شغل باطنی مشهور بوده اند بخط امیر خسرو تذکره کنانیدند و بعد
 سلطان المشایخ گذرانیدند سلطان المشایخ فرمود چندین چیز شسته اید چو
 اثر بے رضای بدین سبب شسته کرده اند از آن تذکره الاولیاء چنانچه تقریر اختیار
 کرده اند چوں در دو م تذکره منتخب کرده پیش بردند بشر منظر سلطان المشایخ
 مشرف شد در باب یکی ازین بزرگان اعلیٰ مولانا شیخ سراج الدین فرمود
 که اول درجه درین کار علم است چنانکه این کیفیت مشرح در ذکرین بزرگ
 شرح یافته است آنحضرت چون این بزرگان در خاطر مبارک سلطان المشایخ
 جائے دادند سید السادات سید حسین را فرمان شد که بجهت این عزیزان
 خلافت نامہ بنویس لانا فخر الدین زرشادی از کمال علم و فصاحت و بلاغت
 که درو بود و خلافت نامہ بایں این عزیزان سواد کرد و سید السادات حسین
 در حرم محظوظ مبارک خود بیاض کرد چوں خلافت نامہ بایں مبارک کتابت شد
 سلطان المشایخ گذرانیدند باز سید حسین را فرمان شد که تو کتب خود درین
 کاغذ بنویس درین محل سلطان المشایخ سبب کتابت فرمود چون کتب مذکور
 حکایت فرمود که در آنچه بجهت خلافت شیخ شیوخ العالم فرید الحق الدین
 قدس سره العزیز بعضی عزیزان را اختیار کردند مولانا بیدر الدین اسحاق
 را فرمان شد که بجهت این عزیزان خلافت نامہ بنویس درین محل بایں
 بود قدیم او گفت شنوا آغاز کرد که ساہامین درین کار خون خورده ام و در
 ارادت ازین عزیزان سابقم چو شاید که بمن خلافت نرسد چه شود اگر
 شیخ مرا خلافت خود ندہد من مے توانم کہ اینچنین کاغذ بے بر بردارم و
 بدین کار مشغول شوم چوں این سخن بسبح مبارک شیخ شیوخ العالم
 رسید مولانا بیدر الدین اسحاق را فرمان شد کہ در خلافت نامہ مائے این
 عزیزان کہ کتاب کرده کتب خود بکن تا بیچ هر یصے را درین کار داخل
 کنی

۴۴
۹
پیوسته

چهار روز پیش تیر و محاسب قاناکتایت خداوند نامرئایه این بندگان و بدولت
 وصیت مخصوص شدن پیش از نقل سلطان المشایخ شمس شاه دست و
 روز بود قدس اند سره العزیز اکرم بر سر فکر بنا قریب فضائل خلفا سے مذکور قدس
 اند سره العزیز مستقیم آن وزیر ریاسه علم و زانوات آن پیشوایه اہل محبت کرامت
 اعنی مولانا شمس الدین صاحب علم و کرامت منجملہ میں ضعیف گوید ہیبت دریا
 علم و کرامت با تفاق بہ اعنی کہ شمس ملت حورین علوم طاق بود ذکر این بزرگ
 مشتمل بر چهار نکته است نکتہ اول در بیان آوردن ارادت مولانا شمس الدین
 صاحب حضرت سلطان المشایخ انجام بحق الدین قدس اند سره العزیز
 متفقوں است کہ خدمت مولانا شمس الملک والیدین و مولانا صدر الدین
 ناولی ہر دو برادر خالستین بودند خدا وان تعلم در ایام تشلیل براسے جامہ شستن
 حوائی غیاث پوری بیکاب جوئے آمدند و عیادت عظمت کرامت سلطان
 المشایخ بمع مبارک ایشان رسیدہ بود کہ علما و صدق شہر بختی حضرت سلطان
 المشایخ سے آئندہ روز سے بر زمین سے آرزو و خاک کیوس از آن حضرت سے کہتہ
 چوں این دو بزرگ زادرا وائل چنداں اعتقاد بر اہل خصوصاً خود مطلقاً نہ
 المشایخ را بخود را منے دادند روز سے در حوائی غیاث پوری آمدند بودند
 مولانا شمس الدین مولانا صدر الدین را نصرت کہ شہرہ تمام الدین
 سلطان المشایخ انجامے یا شد و خلق شہر مستعدا و شہدہ اند معلوم نیست کہ حال
 علم ایشان چیست بیانیہ با بخدمت او برویم ہمیں باشد کہ تو انصاف با فرادہ کنیم
 و طریق خلق روستے بر زمین نیاریم سلام با گویم بشینیم بدین نیت بخدمت
 سلطان المشایخ آمدند بجز آنکہ نظر این دو بزرگ بر حال مبارک سلطان
 المشایخ افتاد ہباتے کہ حق تعالی در سیمالے دوستان ظور تہادہ است
 بر مولانا شمس الدین مولانا صدر الدین رحمۃ اللہ علیہما انکر در روز بزرگین
 منصرح سر و خوبان عالم راز میں پیش تو بوسیدین نظر آن دل کہ ز دست گیرا

بیت سوم
تکریر اول

ہرگز کیسے مزاحمت نمودم + جاناں تو بیک نظر حناں بر بودی +
 گوئی کہ ہزار سال سے دل بوم + سلطان المشائخ فرمود کہ نشینہ
 ہر دو ششہ ز چوں ساعتے گذشت سلطان المشائخ فرمود در شہر سے باشید
 گفتند آہ سے باز فرمود چہ تعلقے کنیہ گفتند اگر بجی دست مولانا ظہیر الدین
 بہکری پرووی بحث سے کنیم سلطان المشائخ ہم ازاں محل کہ سبق
 پرووی ایساں رسیدہ بود و مشکلے در آن سبق مانده کہ از مولانا ظہیر الدین
 حل شدہ سلطان المشائخ بیان آن مشکل از ایساں استکشاف کرد ایساں
 در عالم خیر افتادند و روسے زمین آوردند و گفتند کہ مخدوم ہمین محل مشکل مانده
 مولانا ظہیر الدین گفتند کہ این سخن را تحقیق خواہم کرد سلطان المشائخ قسم فرمود
 و آن مشکل را چنانکہ دلایا سے ایساں بود حل کرد و بوقت برخاستن سلطان
 المشائخ میرزا پیش مولانا شمس الدین بھیجے آورد و دستار پیش مولانا
 صدر الدین ناولی چوں این ہر دو بزرگ از خدمت سلطان المشائخ
 بیرون آمدند با خود گفتند کہ عظمت کرامت مشائخ شنودہ بودیم کنوں و فوراً
 مشائخ ہم معاینہ شد چوں بجی دست مولانا ظہیر الدین رفتند مولانا شمس الدین
 میرزی کہ سلطان المشائخ دادہ بود در سر بستہ رفت مولانا ظہیر الدین رسید
 کہ اورزایں میرزا خلافت نمود و بستہ مولانا شمس الدین گفت کہ من سخت
 حضرت سلطان المشائخ مشائخ نظام الدین بودہ ایم عظمت کرامت ایساں
 شنودہ بودیم ہم کرامت ہم وقور علم ایساں مشاہدہ کردیم این میرزا ہمین دستار
 مولانا صدر الدین عطا فرمودہ سلطان المشائخ بہت بعدہ حکایت
 مجلس سلطان المشائخ بنوع تقریر کردند کہ مولانا ظہیر الدین را آرزو سے
 ملاقات سلطان المشائخ غالب گشت و دیدان دولت بر رسید الغرض و مجلس
 دوام مولانا شمس الدین رحمۃ اللہ علیہ سعادت از دست سلطان المشائخ
 مشرف گشت چوں با صدق در آمدہ بود تہ سبب بجزتہ خلافت سلطان المشائخ

رسید بزرگے خوش گوید عیت جائے رسیدہ بغالی و مرتبہ کا تاجہ عیالہ و عیالہ
انساں نمیرسد مکتبہ دوم میں بیان عطر شہوش مولانا شمس الدین یحییٰ رحمت
علیہ مقرر سالکان راہ طریقت آباد کہ خدمت مولانا شمس الدین و غایت بزرگی و
پاکی یو و از تعلق تزویج میثرا ظاہر و باطن این بزرگ باوصات اہل تصوف موصوف
و از تکلفات مراعات چنانکہ میان خلق بہت عاری و اگر کسی از اہل دنیا بخد مت
این بزرگ رسید بجا خدا مبارک اور اس خدمت شوار آمد سے در عذرت آں شخص
حیراں شد سے خدمت گار سے داشت فتوح نام کہ تعہدات ملک صفات خدمت
مولانا کر سے اور طلبی سے و گفتے این عزیز را معذرتے بکن فتوح آئینہ
در مقام خود برو سے و ترقی طلبام کرد سے و ہدایا سے شکر و پیش آورد سے نو سے
بہتر بزرگروانید سے و اگر از فتوحات چیز سے رسید خدمت مولانا نظر در آن
مکر سے بہاں فتوح برداشتے براسے آئینہ و روندہ خرج کرد سے و عجب ذراتے
با کمال بود کہ علامات مردان خدا سے در سائے آں بزرگ پیدا بود و بمجردیکہ نظر
بر رو سے مبارک او افتاد سے میتے در ول نہ سے کہ اینک مرد خدا سے بر میرت
و صورت سلف است بچہ اہل عصر از علما و مشایخ منقاد و معتقد او بود و مذکور شیخ
نصیر الدین محمود رحمۃ اللہ علیہ را اہل خدمت این بزرگ چیز سے خواندہ بود
و بز نو سے ادب خدمت این بزرگ نشست تا آخر عمر بعد ہر چند گاہ بند خدمت
مولانا شمس الدین میرفت رعایت حقوق ما تقدم بر ضریق سلف میکرد و خدمت
مولانا شمس الدین بیان یا ان اسطے بغایت کرم و عظیم و صادق بود و با چہ
فضائل و علو مرتبہ چون بدولت خلافت سلاطین المشایخ مشرف گشت اگر کسی
بخدمت این بزرگ بنیت ارادت آمد سے تا توانستے احترام کرد سے و اگر کسی
کمال بسیار کرد سے و ویسے کہ دریں کار صاف است است انکاہ دست حجت
داد سے منقول است کہ مے فرمود اگر نشان مبارک سلطان المشایخ کہ
بخط خود در آن کا نمذ کرد و دست بنود سے من ہرگز آں کا خذ بر خود نگاہ نہ داشتے

تفصیل

۲۲۹
تفہیم
منقول
است

تکلمہ سیوم
تکلمہ سیوم در بیان علم و تبحر مولانا شمس الدین یحییٰ رحمۃ اللہ علیہ منقول است
کہ خدمت مولانا شمس الدین مولانا صدر الدین تاولی در اوائل تعلیم میان علماء
شہر و بحث علوم و امور کفایت و ایراد مقدمات الزام پیشینہ مشہور بود و در ہر مجلس
کہ درین آفتاب مجال آں نبودے کہ برایشاں اعتراضے کند چنانکہ مولانا شمس
الدین رحمۃ اللہ علیہ سے فرمود کہ ما سبقاً گذشتہ آیتہ در علم اصول فقہ و معانی
بیان و خلافہ شبہات تحقیق سے کریم و آنچه لوازم آں سبقہا بودے از
شبہات قیو و از شروع چنداں محض سے کریم تا در مجلس استادان شبہات
کہ در سبقہا سے مذکور وارد شدے در عین تقریر وضع آں سے کریم تاکہ راجح
در آمد نباشد الغرض کار علم و تبحر خدمت مولانا رحمۃ اللہ علیہ بجای کشید کہ استادان
شہر بخدمت ایس بزرگ برانوسے ادب نشستند و تہنید کردند ہر کہ پیش ایس بزرگ
نمند کرد از برکت نظر او درین دنیا نصیبے کامل و از علوم دینی بہرہ وافر گرفت
و بیشتر علمائے شہر مسویشا گردئی ایس بزرگ اندو سند علم ہائے ظاہری و
در تحقیق علوم دینی نسبت ہاں بزرگ کنند فخر و مساببات خود و مجلس جمع آں بزرگ
و اندکے کہ شاکردئی آں بزرگ نصیب است میان علمائے مطلق و محکم و کرم است الغرض ہر ایک
مجلس علی چنداں تفکر و تدبیر کردے کہ صفت نتوان کرد نیست محقق روزگار چندین
تصفیات در علوم دینی از خدمت آں بزرگ در عالم یادگار ماندہ بہت عجیب
ذاتے کامل بود کہ میان شریعت و حقیقت جمع کرد و خواجہ حکیم سناعی گوید
مشویات قبلہ زیر کاں ستانہ اوست + گنج معنی کتاب خانہ اوست +
علم دین از براسے دین باید + تو جینیے و ایں جنیں باید + از تو دانند صد ہزار فتح
وارد و صادر طبیعت روح تکلمہ چہارم در بیان کرامات و شنیدن سماع مولانا
شمس الدین یحییٰ رحمۃ اللہ علیہ رحلت کردن ایساں از دار دنیا بار عجبے انمولاً
سیلیمان مرید شیخ نصیر الدین محمد رحمۃ اللہ علیہ سماع است کہ روز جمعہ بود ہجرت
از خانہ جمعہ بخدمت مولانا شمس الدین قدس سرہ العزیز رقم خدمت مولانا

تکلمہ چہارم

جہاں ساعت از مسجد آراگندہ بود و جبار ثانی نے زیادتی دور کرده و در کتابت مشغول گشت مولانا سلیمان نے گوید در خاطر من گذشت کہ بعد از نماز جمعہ وقت مشغولی مشایخ است چگونه است کہ آنچنین بزرگی در پنجنین وقتے کتابت مشغول است بچو و آنکہ شعی فرخاطر گذرانیدم خدمت مولانا شمس الدین رحمۃ اللہ علیہ سر از مشغولی کتابت بالا کرد و جانب من دید و فرمود کہ سلیمان از انہم خالی نہا من در حیرت افتادم کہ این چه کشف است فی الحال بروے من از خطر من حکایت کرد مثل این کرامات دریں بزرگ بسیار بود عرض میدارم کہ کتابت حروف بر آنجملہ کہ این بنده خدمت این بزرگ را در سماع بسیار دیده است فاما در آخر عمر کہ سماع شنیدہ اتناں بر حمت حق خواہد پیوست بر شملہ بود در خدمت سلطان المشایخ عرس بود و در آن جمعیت خدمت مولانا شمس الدین و شیخ نصیر الدین محمود و شیخ قطب الدین منور رحمۃ اللہ علیہم و عزیزان دیگر حاضر بودند و این جمعیت سماع در میان گنبد بزرگ بود و ایہ نمہ بزرگان در آنجلس سماع سے شنیدند و طائفہ مسافران و حیدریاں قندران در طاق بزرگ کہ در پایان روضہ است آنجا سماع سے شنیدند و قص سے کروند و تو آلان و در ویشاں وقت میزند و این قصیدہ شیخ سعدی باباحان لریا نے گفتہ قصیدہ

| | |
|--|--|
| <p>شعے کرتو دارم بہ پیش کہ گویم اگر گشتہ گردم بہ تیغ جنایت طیبم تو باشی علاج از کہ خواہم رسعدی چہ گویم چہ گویم چہ گویم</p> | <p>دوائے دل درد مند از کہ جویم بہ پیش کس این ماجرا تا گویم اسیر تو باشم قناص از کہ جویم شعے کرتو دارم بہ پیش کہ گویم</p> |
|--|--|

الغرض خدمت مولانا شمس الدین رحمۃ اللہ علیہ اتناں جمع کثیر از سیاں گنبد بزرگ بیرون آمد و نزدیک تو آلان و در ویشاں کہ سماع سے کروند و وقت میزند وقت بایستاد و ذوق سماع و صحبت در ویشاں سے گرفت و دست

مبارک خود بر سینہ مصفا سے خود سے مایہ دوسے چہیتا آن غایت کہ سماع
 فروداشت کردند خدمت مولانا رحمۃ اللہ علیہ لذت آن سماع گرفت چہیتے
 عاشقانہ کردیاران عزیزان کہ در آن مجلس بابرکت بودہ اندامیں حال معاینہ کردہ
 باشند بعد ہی سے بر نیاد کہ خدمت مولانا بر حمت حق پیوست رحمتہ اللہ علیہ
 آنچنانا بود در آنچہ سلطان محمد داد ظلم و تعدی میداد و تیغ خون آشام خود را
 بخون بندگان خدا سے میرا بی گروانید در آن معرض خدمت مولانا
 الدین را رحمتہ اللہ علیہ طلب نمود و چند روز اس بزرگ را در مقام ہیبت در سر
 داشت بعد پیش خود طلبید چون خدمت مولانا پیش رفت سلطان گفت
 بچو تو دانشمند سے اینچا چه کنی تو در کشمیر برو در بخانہ پاسے آن دیار نشین و
 خلق خدا سے را با سلام دعوت کن چون آنچنین فرمائے شد کہ اس تعیین
 شد کہ اس بزرگ را رواں کند خدمت مولانا در خانہ آمد تا استعدا رواں
 شدن کشمیر کند عزیزانے کہ در آن محل حاضر بودند روسے مبارک خود سو
 ایشان کرد و فرمود اینچا چه سے گویند من بندگی شیخ را در خواب ویدہ ام کہ در
 سے طلب من بخدمت خواجہ خود میدوم ایشان مرا کجا سے فرستند دوم روز
 آن خدمت مولانا را رحمت حادث شد و بر سینہ مبارک او غلولہ شکل پیدا
 آمد و غم و اندوه در رونہ بیرون زد چنانکہ آن غلولہ را شکافت کردند و اس خیر
 سلطان رسید گفت اورا طلبید تفحص کنیہ نباید کہ حیلہ کردہ باشد چنان
 کردند خدمت مولانا را رحمتہ اللہ علیہ یا آن رحمت در سرا سے بردن چون تحقیق
 شد باز گروانید بعد چند روز خواجہ رحمت را عالمیں پوست و خدمت
 مولانا ہم در حیات خود بیرون حظیرہ سمت پایاں زیر دیوار حظیرہ چوترہ برائے
 خود سانا نیدہ بود قافا بوقت دفن والد کاتب حروف سید مبارک محمد
 کراتی رحمتہ اللہ علیہ فرمود کہ خدمت مولانا را درون حظیرہ بیارند و متصل چوترہ
 مولانا عماد الدین نسلی زینبہ محل بود فرمود کہ اینچا دفن کنیہ کہ مولانا

خلافاً والدین علی یار و هم سبق بهم سیر مولانا بود و همچنان کردند متصل چو تره
 مولانا علما و الدین علی چو تره بغایت مروح و مصفاست در آن چو تره
 بخروانه آسوده است رحمة الله علیه نسحه خلافت ناره خدایت مولانا غمگین
 رحمة الله علیه که از حضرت با عظمت سلطان المشایخ یافته بود قدس
 سره العزیز نسبه الله الوعظین الوحیدین الحکمین بالله الذی سمیت هم آوینیا علی
 عن الرسول ان الی الاکواب عازاً و لکنه کفرهم بالواجب الجحانات باک
 قد اردت علیهم بکفر و حبشیاً کافراً من المحبته بلین کونهم بوجه کمال
 بجن علیهم الیل تستقبل قلوبهم من الشوق ناره و فیض علیهم من
 مد رازا و یتمشون من مناجاة الحیدر اسراراً و یطوفون برسم رفاة
 افکاره ان برآل جنهم فی کل زمان من کل مکان نصراً لیسر کلام فی
 فی الاقطار ناره و یرکهم فی الرقاب الوارده بسائنه ناطق بالحق و هم ذرعی الله
 فی اشد ان یجربهم من الظلمات الی النور و یقرهم الی الشرب الغضوب ثم الصلوات
 علی صاحب الشریفت العزیز الطریق القدر الیه لیسر رسول الرحمة المخصوص
 بخلافه و تم ربه فی مقام البیعت علی خلفه الیه الرشیان من الذین قاز و کل
 مقام علی و علی الی الذین یبشرون ربهم بالغدا الی و العشی اما بعد فایات
 الذ شوهة الی الی احد العلامین ارفع و عایمه الا سدره و اوثق عرس ووه فی
 الی یمان علی ما ورد فی کتبه علیه السلام الذی کف من محبته بیک
 انین شکرهم لراهم من کثیرات احب عباد الله الی الذین یحبون الله الی عباد
 الله و یحبون عباد الله الی الله و یمشون فی الارض بالهدی و الاثر فیما من
 الله عباد الذین یقولون ربنا هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا فسر
 اعین و اجعلنا المتقین بما ما و قل اوجیبها الله تعالی علی و فقه ربنا
 سید المرسلین و قایل العزیز محمد بن یحیی و جعل قل هنی و سبیل ارحم
 الی الله علی بصیرة انا و من التبعتی و اتبعتمه و اتبعتمه و اتبعتمه

وَالْأَقْدَمُ فِي أَعْمَالِهِ وَتَمَسَّ بِهَ النَّبِيُّ عَنْ كُلِّ مَا سَوَى اللَّهِ فِي السُّجُودِ
 وَأَلْوَاقُ إِلَى الْمَعْبُودِ ثُمَّ إِنَّ الْوَلَدَ الْأَعْرَنَ التَّقَى وَالْعَالِمَ الْمُرْضَى الْمَتَّوِّجَةَ إِلَى
 رَبِّ الْعَالَمِينَ شَمْسُ الْمِلَّةِ وَالذَّيْنُ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَقَاضَ اللَّهُ الْوَالِدَ الْوَالِدَةَ
 عَلَى أَهْلِ الْيَقِينِ وَالْمَقْبُولِ لَمَّا صَنَعَ قَصْدَ كَرَامَتِهِ وَأَلْبَسَ خَيْرُ مَسْنَةِ الْإِرَادَةِ
 مِثْلًا وَسَوَى فِي الْحِطِّ مِنْ مَكْبِتَاتِ اجْرُتْ لَمَّا إِذَا اسْتَقَامَ عَلَى اتِّبَاعِ سَبِيلِ
 الْكَرَامَاتِ وَاسْتَفْرَقَ فِي الْأَوْقَاتِ بِالطَّاعَاتِ وَرَأَتْ الْقَلْبَ عَنْ هَوَاجِسِ
 النَّفْسِ وَاسْتَطْرَبَتْ فَاعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا وَأَسَابِقَهَا وَلَمْ يَنْزِلْ إِلَى آيَاتِهَا
 بِهَا وَارْتَابَهَا وَأَنْقَطَعَ إِلَى اللَّهِ بِالْكَامِلَةِ وَأَشْرَفَتْ فِي قَلْبِهِ الْأَوَارِقُ الْقَدِّ سَبِيحَةَ
 وَالْأَسْرَ وَالْمَلَكُوتِيَّةَ وَالْفَتْحَ وَابْتَغَى الْعُلُومَ الْعَمْرِيَّةَ الْإِلَهِيَّةَ أَنْ يَلْبَسَ الْحَرَامَةَ
 لَمْ يَسُدِّمْ وَيُرْسِدْ هُمْ إِلَى مَقَامَاتِ الْمُؤْمِنِينَ كَمَا الْعَارِفِي بَعْدَ مَا أَعْطَى
 بِمَنْظَرِ الْحَاجِّ وَالْبَيْتِ كَحُرُوقِهِ الْإِلْتِمَاصِ شَيْخُنَا الْعَالِمِ فِي الْأَقْطَارِ قَوَائِمِ
 نَحْوِ الْإِبْرَاهِيمِ فِي الْأَقَاتِ نَوَّاعٍ كَرَامَاتِهِ السَّابِحِ فِي الْعَالَمِ الْقُدْسِ أَوْكَارَةَ
 السَّابِحِ مُحَمَّدِ بْنِ الرَّحْمَنِ أَنْزَلَهُ قَطْبَ الْوَرْدِ عَالِمَةَ الدُّنْيَا قَرِيْبًا بِهَ الْحَقِّ
 وَالشَّمْسِ وَالذَّيْنِ طَيْبِ اللَّهِ تَرَاهُ وَجَعَلَ حَطِيرَةَ الْقُدْسِ مِنْ مَشْرِقِهَا
 وَهُوَ نَيْسَ الْحَرُوقَةِ مِنْ مَلِكِ الْمَشَارِقِ سُلْطَانَ الطَّرِيقَةِ قَبْلَ مَحَبَّةِ
 لِحَبَابِ قَطْبِ الْمِلَّةِ وَالذَّيْنِ بِمَجْتِبَارِ أَوْهَمِي وَهُوَ مِنْ بَدْرِ الْعَارِفِينَ مَعِينِ
 وَالذَّيْنِ الْحَسَنِ السُّجَرِيَّ وَهُوَ مِنْ حُجَّةِ الْحَقِّ عَلَى الْخَلْقِ عُمَرَانِ الْهَارُونِي
 وَهُوَ مِنْ سَدِيدِ الْمَطْلُوقِ الْحَاجِي الشَّرِيفِ الزُّنْدَقِي وَهُوَ مِنْ طَلَبِ نَبِيِّ
 فِي بَخْلَقِ مَوْدُودِ الْحَشْتِي وَهُوَ مِنْ مَلِكِ الْمَشَارِقِ أَهْلِ التَّقْوَى نَامِ الْمِلَّةِ
 وَالذَّيْنِ يَوْسُفَ الْحَشْتِي وَهُوَ مِنْ مَلِكِ الْعِبَادِ مُحَمَّدِ الْحَشْتِي وَهُوَ مِنْ عَمَلِ
 الْأَوْزَارِ وَقَدْ وَهَبَ الْأَخْيَارَ إِلَى أَحْمَدِ الْحَشْتِي وَهُوَ مِنْ سِرِّ الْحَقِّ الْأَقْبِيَامِ الْهَبِ
 إِسْحَاقَ الْحَشْتِي وَهُوَ مِنْ شَمْسِ الْفَقْرِ عَلَوْدِ تَبُورِي وَهُوَ مِنْ كَرَمِ أَهْلِ
 الْأَيْمَانِ كَهْبِ مِرَّةِ الْبَصْرِي وَهُوَ مِنْ تَابِجِ الصَّالِحِينَ مِنْ هَارِ الْعَاشِقِينَ

برابر گفتن پاوست از روی رازہائے گردن کرد و سر پرودہ حق جل و علے
از روی فکر ہائے باشد بعضے از ایشان در ہر زمانے کہ منت برایشان
برپوشید گویاے تا ز گئی عرفاں پیداے شود و در طرفہائے انہائے آں
بعض روشن سے شود و در عالم نور ہائے آں ولی زبان او گو یاست بحق
و آں ولی خوانندہ بخیر است در خلق تا بر آرد خلق را از تاریکی ضلالت بسوی
روشنی ہدایت تا تو یک گردانند خلق را بسوی پروردگار بخشندہ پس از حمد و
کاملہ نازل بر صاحب شریعت روشن و بر صاحب و طہریقت تباہاں
فرستادہ شدہ براسے رحمت عالمیاں خاص کردہ شدہ بخلیفہ شدت رب
خود در مقام عہد و پیمان گرفتار رحمت کاملہ نازل باور خلیفہ آں پیغامبر
صلی اللہ علیہ آکہ وسلم کہ راہ راست نمایدہ اند و رسندہ اند بمقام برتر و برآں
آنکہ پیغمبر صلی اللہ علیہ آکہ وسلم یاوے کند پروردگار خود را در ہر صبح و شام ہر چو تک
بعد از حمد و صلوات بر سستی خواندن بسوی واحد و انانہ از ہمہ دانیان از بند
تر مقصود ہائے اسلام ہست و استوارترین درختے ہست در ایماں بنا بر چیزے
کہ آمدہ ہست در خبر آں پیغمبر سلام خدا با درو قسم ذات پاکے است کہ ذات
پاکے محمد صلی اللہ علیہ آکہ وسلم در دست قدرت اوست اگر بخواہی شما سے
گردہ مسلماناں تحقیق سو گن یاد سے کتم من براسے و توفیق و یقین شما کہ دوست
ترین بندہ ہائے خدا بسوی خدا آنا تہ کہ دوست سے نمایندہ خدا را بسوی
بندہ ہائے او بدخواست صحفائے محبت و دوست سے نمایندہ بندہ ہائے خدا
را بسوی خدا یعنی طریق محبت و عشق خدا سے آموزند و خرام سے کند بر شما
چہ بازداشتن از شرک و فرعون معروث بنا بر چیزیکہ ستودہ است اللہ تعالیٰ
بندہ ہائے خود را آنانے کہ میگویند اسے پروردگار من بخش بار از زہا و
فرزندان ما سردی چشم او برداں تو ما را امام پرہیز گاراں و تحقیق لازم کردہ
است اللہ تعالیٰ بندہ ہائے خود را پیر استوارسی این حدیث مرپوری بہتر

یہ غیر تراو کشندہ و بر نہ داشتے کہ عضا کے مقبول و ضوابط ایشاں رو شرف
 است بسوے بہشت بقول خود آں خداوند بزرگ و برتر یگو اسے محمد این
 راہ من دین من کہ مے خواہم شمارا اسے است من بسوے خدا برینا ہی کہ
 من بہتم و کسیکہ تعیت من کن و پیروی آں پیغمبر جمل سے شو و مگر یہ نگاہ
 گفتہ ہائے آں پیغمبر پس روسے کردن باں پیغمبر در گروہ ہائے آں پیغمبر و
 سپاک کردن از جمیع چیزے کہ سوائے خداست در پیدایش و بریدن از صحیح
 ظالمت و پیوستن بعبود خالق پس تردانید بدستی نہ ولد عزیز و برین کار و
 داناست بصفت و وحدانیت پروردگار و پسند داشتہ شدہ کردگار و
 آرنہ بسوے پروردگار علیاں آفتاب گروہ محمدی و دین محمدی محمدی کہ
 بریزاندا شد تقاسے زیر آں شمس لدین محمدی کہ صاحب یقینا
 و پرہیز گان ہر گاہ درست کرد شمس لدین کیجئے قصد خورای طرف من و
 پوشید خرقہ ارادت را از من تمام کرد بہرہ را از صحبت اجازت و خصت
 دادم اورا وقتے کہ راست بایستاد بر پیروی سید کائنات در کینخت اذقنا
 خورای بطاعات و نگاہشت دل را از غلبات نفس از هجوم خطرات و روگردانید
 از دنیا و اسباب آں دنیا و میل نکرد بسوے پسران دنیا و اسباب آں
 دنیا و برید از عمر و رفت بسوے خدا بتمام روشن و تاباں شد در دل آں
 شمس لدین کیجئے نور ہائے عالم قدس و سترے عالم الملکوت کشادہ ہر
 اوروزہ و ہر پافت شناختگی ہائے حق تقاسے اجازت دادم من اورا
 اینکہ پوشتا نہ خرقہ مریدیں را و رہنمائی کنہ ایشاں را بسوے مرتبہ ہائے
 مے گماں و بے شکاں راہ حق چنانچہ اجازت و خصت مرا پس از دین
 بنظر خاص پس از پوشانیدن خرقہ اختصاص شیخ من شیخ کہ وسیع است
 و ہر طرف خوشبو کے ہائے بزرگی اورا گندہ شدہ است در ہر جانب روشن
 ہائے کرامات اور وسیع بہت در عالم قدس فکر ہائے ان ظاہر کشندہ است

محبت رحمان را آثار او قطب خلق و آثار او در دنیا یگانہ در محبت و در پیروی
 شرح و دین داری خوش کن حق تعالی آسودگی او دیگر داند حق تعالی
 حقیقہ قدس را آرا سگاہ او و آن فرید الحق ^ع الیدین پوشید خرقہ ارادت
 و خلافت از یاد شاه شیخ با سے غالب در طریقت کشته شده در محبت حق
 از قطب ملت دین بختیاروشی و پوشید خرقہ خلافت از بهار ^{ان} معین
 حسن سجری آن معین الدین حسن سجری پوشید خرقہ خلافت از دلیل
 حق بر خلق عثمان مارونی و آن عثمان مارونی پوشید خرقہ خلافت از استقامت
 دو کونائے حاجی شریعتا زندی و آن حاجی شریعتا زندی پوشید خرقہ
 خلافت را از سایہ خدا و خلق مود و وحشتی و آن مود و وحشتی پوشید خرقہ
 خلافت را از یاد شاه شیوخ صاحب حکمین ناصر الدین یوسف چشتی و او
 یوسف چشتی پوشید خرقہ خلافت را از پناه بندگان ابو محمد چشتی آن ابو محمد
 چشتی پوشید خرقہ خلافت را از عهد نیکو کاران و پیشوا سے نیکان ابی
 اچشتی آن ابی احمد چشتی پوشید خرقہ خلافت را از بزرگ ترین ابن ابی
 چراغ مستقیان ابی اسحاق شامی چشتی و اطلاق انقاب مبارک چشتی
 از ہمیں بزرگ است کہ وطن این بزرگ چشت بود و آن ابی اسحاق
 شامی چشتی پوشید خرقہ خلافت را از آقا پد و ایشان حضرت خواجہ ممشاء
 ملو و نیوری چشتی آن ممشاء و علوی نیوری پوشید خرقہ خلافت را از یاد شاه مشایخین ملک متربان
 حضرت آن ابی مہرہ بصری و آن مہرہ بصری پوشید خرقہ خلافت را
 از تاج صالحان و دلیل عاشقان حضرت حدیقہ مرعشی آن حدیقہ
 مرعشی پوشید خرقہ خلافت را از یاد شاه سالکان دلیل و اصلاں
 ترک کنندہ یاد شہادت حضرت ابراہیم ادوم البلیخی و آن ابراہیم ادوم البلیخی
 پوشید خرقہ خلافت را از قطب الاقطاب قطب لایت صاحب فضل
 و فضایل جبار سے حضرت ^{فصل} فیصل بن عیاض و آن حضرت ^{فصل} فیصل

عیاض پوشیدہ خرقہ خلافت را از قطب عالم شیخ معظم حضرت عجب الو احد بن محمد
 و آل عجب الو احد زید پوشیدہ خرقہ خلافت را از سرور ارباب امام عالمات
 حضرت خواجہ حسن بصری و آل حضرت خواجہ حسن بصری پوشیدہ خرقہ خلافت را
 از امیر مومنان خلیفہ برحق حضرت رسول پروردگار عالمیاں پیشوائے
 سکونت کنندگان در میان فرشتگان آسمان اصل جائے گیرندگان بر زمین
 جا با و بہ نہایت رسانندہ می شود خرقہ خلافت بر طالب بسوسے جناب مقدس
 و سے اعنی حضرت امیر المومنین ختم ائمتہ الراشدین امام المشرق المغرب
 حضرت با عظمت مرتضیٰ علی ابن ابی طالب کرم اللہ وجہہ علیہ السلام
 والا کرام گرامی دارد اللہ تعالیٰ ذات اور او یا ک گزاند اللہ تعالیٰ رانہائے
 جمیع مشایخ را و باقی دارد حق تعالیٰ تار و زخمیاست روح شامی ہائے و آل
 حضرت مرتضیٰ علی ابن ابی طالب پوشیدہ خرقہ خلافت را از بہترین
 پیغمبران ختم کنندہ نبیاں شرط کردہ شدہ است بہ پیروی آن بہترین پیغمبر
 دوستی پروردگار عالمیاں محمد پرگزیدہ شدہ خدا رحمت کاملہ نازل کند اللہ تعالیٰ
 بر محمد و بر فرزندانش یا ران آن محمد و سلام فرستد بر ہمہ ایشان رحمت کاملہ
 نازل با و بر کسی نسبت دارد آنکس با حضرت پس کسیکہ نرسد بسوسے ما
 و برسد بسوسے آن شمس الدین بھیجے پس تحقیق خلیفہ کریم ما اور ابجائے
 خود پس دست ارچند او تائب دست سن او فرمان برداری حکم او
 کردن در کاروں و در کار دنیا از جملہ تعظیم من بہت رحم کند خدا نے تعالیٰ
 کسے را کہ گرامی داشت من اور ذلیل خوار کند اللہ تعالیٰ کسے را کہ نگاہ ندا
 حق کسے را کہ من نگاہ داشت ام حق اور حق تعالیٰ بہت یاری دیندہ و راہ
 نشانیدہ و یاری خواستہ شدہ بہت بران خدا تعالیٰ بہت اعتماد کار نوشتہ
 شدہ است این مظر با اشارہ عالیہ حضرت سلطان المشایخ نظام الدین گچ پیویدہ دارد
 اللہ تعالیٰ بزرگی اور او نگاہ دارد حق تعالیٰ خوبی اور نہ گرفتہ نگاہ دارد حق تعالیٰ

مجموع

تکرار اول

زیدی بخیر برنده ناتوان امیدوار افضل رحمان حسین پسر محمد پسر محمد پسر محمد پسر محمد پسر محمد
 باشد که کمال این کتابت بوده است بتاریخ بیستم از ماه ذی الحجه در شهر قم هفت
 و بیست چهار شهرم آن شیخ مشایخ طریقت آن بادشاه عالم حقیقت آن ظاهر و
 باطن با صفا آن کمال محبت و وفا که در علم و عقل و عشق و عروج و مکارم اخلاق و ایثار
 و تحمل جهات بندگان خداست مکافات آن برادر یافتن لیا به درم و دینار و غیر
 خویش مثل نداشت زت ذات پسندیده اوصاف گزیده که در عالم از فحول علماء
 و مشایخ روزگار و اوست خلق از صفای و کبار بر همه منقاد و معتقد او بوده اند معنی شیخ
 نصیر الملک و الدین محمود طیب مضمون و ذکر این بادشاه عالم حقیقت مشتمل
 بر چهار تکرار است تکرار اول در بیان حرمت پرورش سلطان المشایخ
 و ریاب شیخ نصیر الدین محمود عرض می آید کاتب حروف که شیخ نصیر الدین
 محمود هم در ابتداست بنشر خاص سلطان المشایخ ملحوظ گشته بود و بنیت
 دینی و دنیاوی از آن حضرت مخصوص شده چنانکه وقت خوابه محمد گافرونی مرید شیخ
 بهاء الدین زکریا قدس سره و الزکری که بخدمت سلطان المشایخ بیامد
 شیخ این عزیز در آن وقت سلطان المشایخ بود چون بدبخت تبدیل و فوت
 ما آنچه گذرد و لیا آنچه نمودیم در رعایت خانان گذشت رفت شخصی آن لیا آنچه
 بر چوین خواجگی و حضور ساخته می آید و با آنچه نیافت با خواجگی و بیاشای که ظاهر
 جماعت خانان بود در پیشه با صفا و پیرای عزیز بود و رفت و رفت و شد و نیوال
 شیخ نصیر الدین محمود در گوشه خانقاه مشغول بود چون گفت از آن پاشا
 شنید لیا آنچه پیش خواجگی گافرونی داد این حکایت سلطان المشایخ
 رسد این شیخ نصیر الدین محمود را با اطلاق سلطان المشایخ بدین یک
 شخصه بدست در آن وقت از آن فرمود لیا آنچه خاص شود او را در دو عالم
 خیر لیا آنچه در کاتبی نمودند از آن دست سپید سادات سپید سپهر و علم خود
 از آن دست که در آن وقت در آن دست سپید سادات سپید سپهر و علم خود

نهم دوم نکتہ دوم

بر آنجنکه که سلطان المشایخ بحال عقل و حکمت و کرامت موصوف بود و هر
 را کار سے فرمودے کہ نمایان آں کار میدید تہیے را فرمود کہ لب برین
 و در بر بند ی و دوم را فرمود کہ در کثرت مرید کردن بکوشی و سیوم را فرمود
 کہ ترا در میان خلق سے باید بود و جفا و قفائے خلق سے باید کشید و بالمشایخ
 حسن معامله سے باید ورزید و این مقام انبیا و اولیا است این کار کس است
 کہ نمایان این کار است این کار من توفیت بزرگے خوش گوید بیست
 تونہ مر و عشق بازی ماہ بروا سے خواجہ کار دیگر کن نکتہ دووم در بیان
 مجاہدہ کہ سلطان المشایخ شیخ نصیر الدین محمود تہتین کردہ است
 و مجاہدہ ہائے شیخ نصیر الدین محمود قدس اندر سہ سال العزیز خدمت شیخ
 نصیر الدین محمود رحمۃ اللہ علیہ سے گفت کہ من در او اہل ایام کہ خدمت
 سلطان المشایخ قدس اندر سہ سال العزیز پیوستم و ارادت آوردم روز سے
 بوقت استو سے زیر دخت ہر کہ در خانہ سلطان المشایخ بود ایستاد
 بودم درین حال سلطان المشایخ از بالا ابام جماعت خانہ غرور سے آمد
 تا درون حجرہ قدیم کہ درون صفو ستون است قیلو کہ کند چوں این ضعیف
 ایستادہ دیدہ در حجرہ زلف در و بلین رفت و نشست و خواجہ نصیر خادم را
 بطلب من فرستاد چوں بدولت قدیموس رسیدم فرمود کہ بخشش چوں مستم
 پسید کہ در دل چہ داری و مقصود ازین کار چیست پدرتو چہ کار کردی بندہ
 عرضداشت کہ و کہ مطلوب من درین کار دعا سے مزید حیات مخدوم
 عالمیان است شیخ سعدی خوش گوید بیست بشنو نفسے دعائے سعدی
 اگر چہ ہمہ حالت دعا گوست و راست کردن نعلین و رویشاں و از سر
 دیدہ خدمت ایشاں بزرگے خوش گوید بیست عہد سے کردم کہ خدمت
 کس کنم و در ہر جہاں مگر خدا و ترا و پدر من علماں داشت کسودا
 باشم و کہ از ہر سلطان المشایخ شفقت فرمود و گفت ہا ایشنو

نکتہ دوم

در آنچہ من بخدمت خواجہ خود شیخ شیعہ العالم فرید الحق الدین قدس سرہ
 سرہ العزیز پیوستم روز سے در اجودہ من دانستہ سے کہ یارو بسبق من بود
 و بشما یکجا کردہ پیش آمد چوں مرا باجا جہا سے رسم گین پارہ دید پرسید کہ ملوانا
 نظام الدین ترا چہ روز پیش آمد تا میں غایت اگر در شہر تعلیم نے کر سے
 مجتہد زمانہ سے شد سے واسیایے و روزگار سے بہتر شد سے من این سخن
 از آن یار شنیدم و هیچ گفتیم و معذرتے کر دم و بخدمت خواجہ خود رقم و شیخ شیعہ
 العالم پرسید نظام اگر سے انیاران تو پیش آید و بگوید کہ میں چہ روز است
 کہ ترا پیش آمدہ است ترک تعلیم کہ موجب فراغت رفاعت است گرفتہ
 و بدیں روز مشغول شدہ جواب چہ گوئی من عرض داشت کہ دم بہر چہ فرما
 مخم جہاں باں باشد بگویم فرمود کہ بگو بیت نہ میری تو مرارہ خوش
 گیر و بروہ ترا سعادت باد امرانگونساری و بعدہ شیخ شیعہ العالم فرمود
 کہ در مطبخ برو و بگو تا خوانے پر بالوان نعم آراستہ پارند چوں آن خوان
 آراستہ آوردند شیخ شیعہ العالم فرمود کہ نظام این خوان علی
 بر سر کن و در مقامے کہ آن یار فرود آمدہ است بر سر بن بچکم فرمان خواجہ
 آن خوان بر سر رقم و رواں شدم و در سراے کہ آن یار فرود آمدہ بود افتاد
 چو نظر آن یار بر من افتاد گریہ کنناں نمود و آن خوان از سر من فرود آورد
 و پرسیدن گرفت کہ میں چہ حال است گفتم باجراے ملاقات و مکالمہ
 شما بنور باطن شیخ شیعہ العالم را روشن شدہ و کیفیت از من پرسید
 چوں تمام عرض داشتہم این مرحمت فرمود و جواب بشما بدیں بیت مذکور
 باز داد کن و دانستہ گفت اسچہ بشما چنیں شیخے مصلی واری کہ نفس ترا
 بدیں جہد ریاضت دادہ است کنوں مرا بخدمت شیخ خود میر با سعادت
 پاسے بوس بچمیں بزرگے وصل کنم الغرض چوں نظام خرج شد آن
 دانستہ خوار نگار خود را گفت کہ میں خوان بر سر کن برابر با سیا

سلطان المشایخ گفت خیر چنانکہ میں خوان آورده ام بچنان بچرم و بسلام
 آن دانشمند پیر سلطان المشایخ بخدمت شیخ شیعہ العالم آمد از سر
 زحمت و زحمت در چاک و گداز آن پادشاه اہل محبت نہاد و از تجاورہ و مکاشفہ
 و مکالمہ شیخ شیعہ شیخ العالم اسیر آنحضرت گشت و ارادت آورد این ضعیف
 گوید عینت از دیدن و دل بندہ شکل تو شد مایہ چو خوش ہست این طریق
 خوش تویہ و خدمت شیخ نصیر الدین محمود فرمود در شانے ایس تو ایس
 کہ سلطان المشایخ بندہ خود را سے فرمود و ملتقین مجاہدہ سے کرد و ابیات ترک
 آمیز و عشق انجیز سے فرمود و آب بندہ چون جو سے آب میبخت و رقتے خوش
 بود این ضعیف گوید عینت چشم از خون دل رواں کردہ و جو سے خون پچو
 آب برورد و دریں میاں سیداکت اداست سید حسین عم کاتب حروف
 کہ وصف او از شرح مستغنی است و در ذکر او تحریر یافتہ در آوان جوانی در
 عین کامرانی رویا ک کشیدہ در برستہ و دستار چہ تا زمین برکت مبارک
 اناختہ طریق جوانان خراماں از در در خواست کہ از ہلیر بگذرد و درون خانہ
 سلطان المشایخ برود دریں حال سلطان المشایخ فرمود کہ سید سیا
 بنشین سعادتی ہو کہم فرمان سلطان المشایخ آن صاحب سعاد
 بنشت و در ریاضت سعادت ہا و ذہ قہا کہ در آنجلس بود شریک شیخ
 نصیر الدین محمود شد عرض میداد کاتب حروف برائے تصدیق این
 حکایت بر آنجملہ کہ در آنچہ ذات پاک آن سید باصفا بر صحت فایح بتلا
 گشت بندہ ز بار دوران این بندہ بخدمت شیخ محمود فرستاد و فرمود
 کہ شیخ محمود بگوئی شہار ایاد ہست آنروز کہ سلطان المشایخ در ولایت
 نشست بود و فرائد و ابیات سے فرمود و شما حاضر بودید من خواستم کہ از آن
 مجلس بگذرم سلطان المشایخ فراطلبی و گفت بیانشین سعادتی ہو
 چون این پیغام بخدمت شیخ محمود رسانیدہ شد فرمود آری سے فرمایاد

چوں از آن مجلس برخواستم من از خدمت سیدالسادات پرسیدم که ازین
 ابیات که سلطان المشایخ سے فرمود شمارا چیز سے یادمانده است حد
 السیادات آنچه یادمانده بود گفت باقی من یاد دینم بازایم بر سر حرف
 خدمت شیخ نصیرالدین محمود رحمة اللہ علیہ سے فرمود در اوائل مراد تھے
 نفس مزاحمت دادن گرفت منقص کستم برائے وقع او چنداں آب لیمو
 خوردم کہ در معرض ہلاکت افتادم باشو گفتم ایس کس مردن اختیار کند نہ
 آنکہ نفس مزاحم حال شود و سے فرمود کہ وقتے از غایت مجاہدہ وہ روز چیز
 خوردہ بودم ایس خبر بساطان المشایخ رسانیدند و سلطان المشایخ پیش من
 اقبال خادم را گفت کہ یک قرص بیار اقبال یک قرص با جلو اس
 بسیار آورد بعدہ سلطان المشایخ فرمود کہ ایس قرص تمام بخور من ہمیرا
 شدم کہ تمامی قرص خوردن بیک دفعہ اندازہ من نیا شد چند روز باہست
 تا آن قرص تمام خوردہ شود عرض میداد کہ تہ حروفہ برانجملہ مجاہدہ
 و مشغولی ظاہر و باطن ایس بزرگ چنداں است کہ قلم از قلم آن حاجز
 آید کسانیکہ بدولت قدیم ہوس ایس بزرگ رسیدہ اندازہ سائے او کہ صورت
 تقوی سے بود احساس کردہ اند و کہ خرم ایس بزرگ کہ کار او بحال رسیدہ
 بود و ذات مبارک او روح مجرد گشتہ ہوسے کہ از مجلس سلطان المشایخ
 سے آمد آن ہوسے از مجلس شیخ نصیرالدین محمود رحمة اللہ علیہ بشام
 جان کاتب حروف رسیدہ ہست و جان پرتزردہ را بعد ستمی اند سال
 ترو تازہ گردے امیدہ اہل دلتے کہ مجلس سلطان المشایخ دیدہ اندہ بر سر
 اسمعنی کہ شیخ معنیست رسیدہ بعدہ مجلس شیخ نصیرالدین محمود را دریافتہ
 بر سر آن حرف شدہ باشند ایس ضعیف گوید ہیست مرا مجلس تو ہوسے
 یار سے آید و خوشم ز ہوسے تو کز ہوسے یار سے آید ہزار ہر ہرین دلچ کل
 شود پارہ ازین نسیم کہ از ہوسے یار سے آید ہ چوں ایس کہ است از

ع
بہ

منه يوم تكلمت بيوم

از مجلس شیخ نصیر الدین محمود رحمة الله علیه مشاهده شد یا خود گفتیم که کار این بزرگ
یکال رسیده است تعجب باشد که اینچنین ذات پاکه را در دنیا بگذارد مناسبت نمی
بیت است که بر زبان سلطان المشایخ گذشته است رباعی پنج نماست
روستای شهر فروز چو منور می بر سپین سوزه آں جمال تو چیست مستی
تو چه و ال سیند تو چیست هستی تو چه شرح این بیت شرح در عکته ستر است
تحریر یافته است الغرض بعد چند گاه بگذشت شیخ نصیر الدین محمود بجوار رحمت
حق در قلع صدق قرار گرفت قدس السیرة العزیزة و تاریخ نقل او مؤرخ است
بتاریخ شوالیم ماه مبارک رمضان ۱۰۸۰ هجری قمری و سبعمایه بعد از وفات حضرت
سلطان المشایخ یعنی دو سال تکلمه بیوم در بیان اشارت که شیخ نصیر الدین
محمود رحمة الله علیه در قلع نفس کتاب حروف را فرموده است کتاب حروف روزی هفت
این بادشاه دین نشسته بود رویه چال و کمال این سرور مشایخ روزگار مشغول گشت
در انشای این حال تربیت فرموده گفت که نفس آدمی بمنزله درختیست که بود هوای
شیطانی در فوات این کس بیخ می گیرد و محکمی شود اگر آدمی بتدریج و سکونت
بزرور عبادت و تقوی و یقوت محبت و عشق سر روز آں درخت را بکنند هرگز
بیخ او سست نشود و قابل قلع گردد و بید و بندگی حق تعالی و محبت پیر بکلی قلع
گردد و این تقریر پذیرد در خاطر بنده جاسی داد بر آینه نصیحتی که مشایخ کہا کنند
بحق که تیرا پیر شیطان نفس را مقهور گردانیده اند و از حواسی که در وقت مبارک
خود این دشمنان را بکلی خالی فرموده و با حق ساخته و از غیر حق تیرا کرده چوں
شیخی واصل معظی از مقامیکه منظور نظر حق تعالی باشد نصیحتی که تیرا آینه در
دل جانی کرد مصحح سخن کنجاں بروں آینه نشین لاجرم در دل تکلمت
چهارم در بیان بعضی کرامات شیخ نصیر الدین محمود قدس السیرة العزیزة
میدار و کتاب حروف را آنجا که بنده وقت برابر در آن خود رسید الساد و ملک الدین
امیر صاحب رحمة الله علیه سید نور الدین مبارک که شیخ نصیر الدین محمود سید فقیه

تکلمه بیوم

تکلمه بیوم

ایام سراب بود در اثنای راه یکی از برادران گفت اگر شیخ محمود را گرامی داشته خواهید بود شیرینی پیش خواهد آورد چوں بخدمت آن بزرگ رسیدیم و بقدمیوس آن پادشاه مشرف گشتیم خادم را فرمود که شربت بیارند چوں قهق ماسی شربت بر دست ما دادند ما را در خاطر گذشت که این آشامیدنی است ما خوردنی گفته بودیم هم در آن وقت این سخن بودیم که خادم را فرمود که شیرینی دیگر بیار عرض داشت کردیم که شربت خورده ایم بر فور بر نطق مبارک رساند که کس آشامیدنی بود و این خوردنی است و کاتب حریف از خواجده عزیز الملائه والدین که بشرف قرابت سلطانات المشایخ مشرف است سماع دارد که می گفت من وقتی بخدمت شیخ نصیر الدین محمود رحمة الله علیه نشسته بودم دریں میاں از خادم دوایت قلم و پارچه کاغذ طلبید چوں خادم بیار و دیدیم قلم را بسیار تر کرده چینی بر آن پارچه کاغذ نشسته بدست من داد و فرمود چوں در روضه سلطانات المشایخ رسیدیم این کاغذ پیش روضه نهادیم چوں کاغذ بدست من داد و در خاطر گذشت که بنحو آنم دریں کاغذ نوشته اند باز آن شیخ را کمال پیش سوزنده بر حکم فرمان ایشان بنهم بعد مطالعه کنیم چوں پیش روضه سلطانات المشایخ نهادم بعد خواستم نظر کنم آن کاغذ را سپید ندیدم گشتم عرض میداد که کاتب حریف بر آنجا چوں دوستی خواهد که قصه حال خود که ستره است الهی بخدمت دوستی عرض دارد آن دوست نخواهد که کسی بر ستره آن واقف شود تا مستوجب اسرار دیگر گردد این ضعیف گوید ریاضی گرسر و دستر تو از جان زود انداختیم عشق تو آساں زود هرگز دل پرور نیابد و ماں تا قصه حال او بساطاں زود کاتب حریف از خواجده خیر الدین کا فور که مرید خوب اعتقاد است و با درویشان فرط محبت دارد و سماع دارد که می گفت چوں من کز خدمت عزیزان بستم و دریں کار هست ایستاده خواستم دستارچه باختیار خود در کف خدمت بربندم چنانکه شیخ مخدوم من اشارت کند چنان دستارچه بدست کتم چوں اینجی بر ضمیر گذشت بخدمت شیخ نصیر الدین محمود